

تفسیر نمونه

منبع آزمون مفاهیم قرآن کریم

ویژه کارکنان، همسر کارکنان و مقطع متوسطه و عالی فرزندان

زمستان ۱۳۹۰



شرکت گاز استان مرکزی
کمیته فرهنگی

پیش‌گفتار

بزرگ‌ترین سرمایه ما مسلمانان قرآن مجید است. معارف، احکام، برنامه زندگی، سیاست اسلامی، راه به سوی قرب خدا، همه و همه را در این کتاب بزرگ آسمانی می‌یابیم. بنابراین وظیفه هر مسلمان است که با این کتاب بزرگ دینی خود روزبه‌روز آشناتر شود - این از یک‌سو.

از سوی دیگر آوازه اسلام که بر اثر بیداری مسلمین در عصر ما و به‌خصوص بعد از انقلاب اسلامی در سراسر جهان پیچیده است حس کنجکاو مردم غیرمسلمان جهان را برای آشنایی بیش‌تر با این کتاب آسمانی برانگیخته است. به همین دلیل، در حال حاضر از همه‌جا تقاضای ترجمه و تفسیر قرآن به زبانهای زنده دنیا می‌رسد که هرچند متأسفانه پاسخگوی این تقاضاها نیست ولی به هر حال باید در سایه تلاش و کوشش، خود را برای برآوردن این نیازها آماده کنیم.

خوشبختانه حضور قرآن در زندگی مسلمانان جهان و به‌خصوص در محیط کشور ما روزبه‌روز افزایش می‌یابد. قاریان بزرگ، حافظان ارجمند و مفسران آگاه در جامعه امروز ما بحمدالله کم نیستند. رشته تخصصی تفسیر در حوزه علمیّه قم به‌صورت یکی از رشته‌های تخصصی درآمده و متقاضیان بسیاری دارد. درس تفسیر نیز از دروس رسمی حوزه‌ها و از مواد امتحانی است. و در همین راستا تفسیر نمونه نوشته شد که تفسیری سلیس و روان و در عین حال پرمحتوا و ناظر به مسائل روز و نیازهای زمان است و شاید یکی از دلایل گسترش سریع آن همین اقبال

عمومی مردم به قرآن مجید است.

گرچه برای تهیه این تفسیر به اتفاق گروهی از فضیلابی گرامی حوزه علمیه قم (دانشمندان و حجج اسلام آقایان: محمدرضا آشتیانی، محمّدجعفر امامی، داوود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسنی، سیّدحسن شجاعی، سیّد نورالله طباطبائی، محمود عبداللهی، محسن قرائتی و محمّد محمّدی) در مدّت پانزده سال زحمات زیادی کشیده شد، ولی با توجّه به استقبال فوق‌العاده‌ای که از سوی تمام قشرها، حتّی برادران اهل تسنّن از آن به‌عمل آمد، تمام خستگی تهیّه آن برطرف گشت و این امید در دل دوستان به‌وجود آمد که إن شاء الله اثری است مقبول در پیشگاه خدا.

متن فارسی این تفسیر ده‌ها بار چاپ و منتشر گردیده، ترجمه کامل آن به زبان اردو در ۲۷ جلد بارها به چاپ رسیده، ترجمه کامل آن به زبان عربی به نام تفسیر الأمثل در بیروت چاپ شده و در نقاط مختلف کشورهای اسلامی انتشار یافته و ترجمه انگلیسی آن نیز هم‌اکنون در دست تهیّه است که امیدواریم به‌زودی در افق مطبوعات اسلامی ظاهر گردد.

بعد از انتشار تفسیر نمونه گروه زیادی خواهان نشر «خلاصه» آن شدند چراکه مایل بودند بتوانند در وقت کوتاه‌تر و با هزینه کم‌تر با محتوای اجمالی آیات و شرح فشرده‌ای از آنها آشنا شوند و در عین حال در بعضی از کلاسها که تفسیر قرآن مورد توجّه است، به‌عنوان متن درسی از آن بهره‌گیری شود.

این درخواست مکرّر ما را بر آن داشت به فکر تلخیص تمام دوره ۲۷ جلدی تفسیر نمونه در پنج جلد بیفتیم که البته کار آسانی نبود. از این‌رو مدّتی درباره آن مطالعه و برنامه‌ریزی شد و بررسیهای لازم به‌عمل آمد تا اینکه فاضل محترم جناب مستطاب آقای احمد علی بابائی که سابقه فعالیت و پشتکار و حُسن سلیقه ایشان در تهیّه فهرست موضوعی تفسیر نمونه بر ما روشن و مسلم بود، عهده‌دار انجام این مهم گردید و نتیجه آن پس از سه‌سال کار مستمر شبانه‌روزی به‌وسیله ایشان زیر عنوان برگزیده تفسیر نمونه به ثمر رسید.

این جانب نیز با فکر قاصر خود بارها بر نوشته‌های ایشان نظارت کردم و در مواردی که نیاز به راهنمایی بود در حدّ توان مسائل لازم را تذکر دادم و در مجموع فکر می‌کنم بحمدالله اثری ارزنده و پربار به وجود آمده که هم قرآن با ترجمه‌ای سلیس را در بر دارد و هم تفسیر فشرده و گویایی است برای کسانی که می‌خواهند با یک مراجعه سریع از تفسیر آیات آگاه شوند.

در خاتمه به نوبه خود از زحمات بی‌دریغ ایشان تشکر و قدردانی می‌کنم و امیدوارم این خلاصه و فشرده که گزیده‌ای است از قسمتهای حسّاس و حدیث مجملی از آن مفصل، مورد قبول اهل نظر و عموم قشرهای علاقه‌مند به قرآن واقع گردد و ذخیره‌ای برای همه ما در «یوم‌الجزاء» باشد.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

۱۳ رجب ۱۴۱۴ روز میلاد مسعود امیرمؤمنان علی (ع)

مطابق با ۱۳۷۲/۱۰/۶

نقش پیامبران در زندگی انسانها

(آیه ۲۵۳) این آیه به درجات انبیا و مراتب آنها و گوشه‌ای از رسالت آنها در جامعه انسانی اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم» (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ). جمله «فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» نشان می‌دهد که همه پیامبران الهی با این که از نظر نبوت و رسالت همانند بودند، از جهت مقام یکسان نبودند.

سپس به ویژگی بعضی از آنان پرداخته می‌فرماید: «برخی از آنها، خدا با او سخن می‌گفت» (مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ).

و منظور از آن، موسی (ع) است که به «کلیم‌الله» معروف شده است. سپس می‌افزاید: «و بعضی را درجاتی برتر داد» (وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ). که نمونه کامل آن پیامبر اسلام است که آیینش کامل‌ترین و آخرین آیینها بود. و یا منظور بعضی از پیامبران پیشین مانند ابراهیم (ع) و امثال اوست. سپس درباره امتیاز حضرت مسیح (ع) می‌فرماید: «و به عیسی بن مریم، نشانه‌های روشن دادیم؛ و او را با روح القدس تأیید نمودیم» (وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ اَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ). نشانه‌های روشن اشاره به معجزاتی مانند شفای بیماران غیر قابل علاج و احیای مردگان و معارف عالی دینی است. و منظور از «روح القدس»، پیک وحی خداوند (جبرئیل)، یا نیروی مرموز معنوی خاصی است که در اولیاء‌الله با تفاوتی وجود دارد. در ادامه آیه به وضع امتها و اختلافات آنها بعد از انبیا اشاره کرده می‌فرماید: «و اگر خدا می‌خواست، کسانی که بعد از آنها بودند، پس از آن‌همه نشانه‌های روشن که برای آنها آمد، جنگ و ستیز نمی‌کردند» (وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ). یعنی اگر خدا می‌خواست، قدرت داشت که آنها را به اجبار از جنگ و ستیز باز دارد، اما سنت الهی بر این بوده و هست که مردم را در پیمودن راه سعادت، آزاد گذارد. «ولی این امتها بودند که (از آزادی سوءاستفاده کردند و) با هم اختلاف کردند» (وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا). در حقیقت، اختلافی میان پیروان مذاهب نبوده بلکه میان پیروان و مخالفان مذهب صورت گرفته است که «بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند» و جنگ و خونریزی بروز کرد (فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ). بار دیگر تأکید می‌کند که این کار برای خدا آسان بود که به حکم اجبار جلو اختلافات را بگیرد زیرا «اگر خدا می‌خواست، با هم پیکار نمی‌کردند؛ ولی خداوند،

آنچه را می‌خواهد، (از روی حکمت) انجام می‌دهد» و هیچ‌کس را به قبول چیزی مجبور نمی‌کند (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ). بدون شک، گروهی از این آزادی نتیجه منفی می‌گیرند ولی در مجموع وجود آزادی از مهم‌ترین ارکان تکامل انسان است زیرا تکامل اجباری تکامل محسوب نمی‌شود.

انفاق یکی از مهم‌ترین اسباب نجات در قیامت (آیه ۲۵۴) در این آیه روی سخن را به مسلمانان کرده و به یکی از وظایفی که سبب وحدت جامعه و تقویت حکومت و بنیة دفاعی و جهاد می‌شود اشاره می‌کند. می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ). از تهدیدی که در ذیل آیه آمده استفاده می‌شود منظور انفاق واجب یعنی زکات است.

سپس می‌افزاید: امروز که توانایی دارید انفاق کنید؛ «پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است (تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید)، و نه دوستی (و رفاقت‌های مادی سودی دارد)، و نه شفاعت» زیرا شما شایسته شفاعت نخواهید بود (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ)^۱.

در پایان آیه می‌فرماید: «و کافران، خود ستم‌گرند» (وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

یعنی آنها که انفاق و زکات را ترک می‌کنند، هم به خودشان ستم می‌کنند و هم به دیگران.

کفر در اینجا به معنی سرپیچی و گناه و تخلف از دستور خداست.

۱. «خُلَّة» از ماده «خَلَّل»، به معنی فاصله میان دو چیز است و از آنجا که دوستی و محبت در لابه‌لای وجود انسان و روح او حلول می‌کند و فاصله‌ها را پر می‌نماید، این واژه به معنی دوستی عمیق آمده است.

آیه‌الکرسی یکی از مهم‌ترین آیات قرآن

(آیه ۲۵۵) در اهمّیت و فضیلت این آیه از پیامبر اسلام (ص) روایت شده است که از ابی بن کعب سؤال کرد و فرمود: «کدام آیه برترین آیه کتاب الله است؟» عرض کرد: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ». پیامبر (ص) دست بر سینه او زد و فرمود: «دانش بر تو گوارا باد، سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، این آیه دارای دو زبان و دو لب است که در پایه عرش الهی تسبیح و تقدیس خدا می‌گویند.»

در حدیث دیگری از امام باقر (ع) آمده است: «هر کس آیه‌الکرسی را یکبار بخواند، خداوند هزار امر ناخوشایند از امور ناخوشایند دنیا و هزار امر ناخوشایند از آخرت را از او برطرف می‌کند که آسان‌ترین ناخوشایند دنیا، فقر و آسان‌ترین ناخوشایند آخرت، عذاب قبر است.»

تفسیر:

نخست از ذات اقدس الهی و مسأله توحید و اسماء حسنی و صفات او آغاز می‌کند می‌فرماید: «هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ).

«الله» نام مخصوص خداوند و به معنی ذاتی است که جامع صفات کمال و جلال و جمال است.

«حی» از ماده «حیات» به معنی زندگی است و این واژه مانند هر صفت مشبّهه دیگر دلالت بر دوام دارد. بدیهی است که حیات در خداوند، حیات حقیقی است چراکه حیاتش عین ذات و مجموعه علم و قدرت اوست، نه همچون موجودات زنده در عالم خلقت که حیات آنها عارضی است. از این رو پس از مدّتی می‌میرند. اما در خداوند چنین نیست چنانکه در آیه ۵۸ سوره فرقان می‌خوانیم: «توکل کن بر آن زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد.»

«قیوم» صیغهٔ مبالغه از مادهٔ «قیوم» است. به همین دلیل، به وجودی گفته می‌شود که قیام او به ذات اوست و قیام همهٔ موجودات به او می‌باشد. اضافه بر این، قائم به تدبیر امور مخلوقات نیز می‌باشد.

قیوم ریشه و اساس صفات فعل الهی است. منظور از صفات فعل، صفاتی است که رابطهٔ خدا را با موجودات جهان بیان می‌کند.

در حقیقت، «حیی» تمام صفات الهی؛ علم و قدرت و سمیع و بصیر بودن و مانند آن را شامل می‌شود و قیوم نیاز موجودات را به او بازگو می‌کند. از این رو گفته‌اند این دو با هم اسم اعظم الهی است.

سپس در ادامهٔ آیه می‌افزاید: «هیچ‌گاه خوابِ سبک و سنگینی او را فرا نمی‌گیرد»، و لحظه‌ای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی‌ماند (لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ).

«سِنَةٌ» خوابی است که به چشم عارض می‌شود اما وقتی عمیق‌تر شد و به قلب عارض شد «نَوْمٌ» گفته می‌شود. این جمله اشاره به این حقیقت است که فیض و لطف تدبیر خداوند دائمی است و لحظه‌ای قطع نمی‌گردد.

سپس به مالکیت مطلقهٔ خداوند اشاره کرده می‌فرماید: «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست» (لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ).

و این پنجمین وصف از اوصاف الهی است که در این آیه آمده زیرا قبل از آن اشاره به توحید و حیی و قیوم بودن و عدم غلبهٔ خواب بر ذات پاک او شده است. ناگفته پیداست توجه به این صفت که همه‌چیز از آن خداست، اثر تربیتی مهمی در انسانها دارد زیرا هنگامی که بدانند آنچه دارند از خودشان نیست و چند روزی به‌عنوان عاریت یا امانت به دست آنها سپرده شده، این عقیده به‌طور مسلم انسان را از تجاوز به حقوق دیگران و استثمار و استعمار و احتکار و حرص و بخل و طمع باز می‌دارد.

در ششمین توصیف می‌فرماید: «کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟!» (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ).

در واقع با یک استفهام انکاری می‌گوید هیچ‌کس بدون فرمان خدا نمی‌تواند در پیشگاه او شفاعت کند.

و این تأکیدی است بر قیومیت خداوند و مالکیت مطلقه او نسبت به تمامی موجودات عالم. یعنی شفاعت شفاعت‌کنندگان، برای آنها که شایسته شفاعتند، چون به فرمان خداست، دلیل دیگری بر قیومیت و مالکیت او محسوب می‌شود. بحث درباره «شفاعت» در ذیل آیه ۴۸ سوره بقره گذشت.

در هفتمین توصیف می‌فرماید: «آنچه را در پیش روی آنها [= بندگان] و پشت سرشان است می‌داند» و گذشته و آینده، در پیشگاه علم او، یکسان است (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ).

به این ترتیب، پهنه زمان و مکان، همه در پیشگاه علم او روشن است. پس هرکار - حتی شفاعت - باید به اذن او باشد.

در هشتمین توصیف می‌فرماید: «و کسی از علم او آگاه نمی‌گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد» (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ). اوست که به همه چیز آگاه است و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی‌پایان و نامحدود اوست.

از جمله فوق دو نکته استفاده می‌شود: نخست اینکه هیچ‌کس از خود علمی ندارد و تمام علوم و دانشهای بشری از ناحیه خداست. دیگر اینکه خداوند ممکن است بعضی از علوم پنهان و اسرار غیب را در اختیار کسانی که می‌خواهد قرار دهد.

در نهمین و دهمین توصیف می‌فرماید: «تخت (حکومت) او، آسمانها و زمین را دربر گرفته؛ و نگاهداری آن دو [= آسمان و زمین]، او را خسته نمی‌کند» (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا).

به این ترتیب، حکومت و قدرت پروردگار، همه آسمانها و زمین را فراگرفته و کرسی علم و دانش او به این عوالم احاطه دارد و چیزی از قلمرو حکومت و نفوذ علم او بیرون نیست.

حتی از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که کرسی به مراتب از آسمانها و زمین وسیع‌تر است چنانکه از امام صادق (ع) روایت شده است: «آسمانها و زمین در برابر کرسی همچون حلقه‌ انگشتی است در وسط بیابان و کرسی در برابر عرش همچون حلقه‌ای است در وسط بیابان.»

البته هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است از این معنی پرده بردارد. و در یازدهمین و دوازدهمین توصیف می‌گوید: «بلندی مقام و عظمت مخصوص اوست» (وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ). و خداوندی که عظیم و بزرگ است و بی‌نهایت، هیچ‌کاری برای او مشکل نیست و هیچ‌گاه از اداره و تدبیر جهان هستی خسته و ناتوان و غافل و بی‌خبر نمی‌گردد و علم او به همه چیز احاطه دارد. قابل توجه اینکه «آیه‌الکرسی»، برخلاف آنچه مشهور و معروف است، همین یک آیه بیش‌تر نیست.

شأن نزول:

(آیه ۲۵۶) مردی از اهل مدینه به نام ابو حصین دو پسر داشت. برخی از بازرگانانی که به مدینه کالا وارد می‌کردند، هنگام برخورد با این دو پسر آنان را به عقیده و آیین مسیح دعوت کردند. آنها نیز سخت تحت تأثیر قرار گرفتند. ابو حصین از این جریان سخت ناراحت شد. به پیامبر (ص) اطلاع داد و از حضرت خواست که آنان را به مذهب خود برگرداند. همچنین سؤال کرد آیا می‌تواند آنان را با اجبار به مذهب خویش بازگرداند؟ آیه نازل شد و این حقیقت را بیان داشت که در گرایش به مذهب اجبار و اکراهی نیست.

تفسیر:

آیه‌الکرسی در واقع مجموعه‌ای از توحید و صفات جمال و جلال خدا بود که اساس دین را تشکیل می‌دهد و چون در تمام مراحل با دلیل عقل قابل استدلال

است و نیازی به اجبار و اکراه نیست، در این آیه می‌فرماید: «در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است» (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ).

«رشد» از نظر لغت عبارت است از راه‌یابی و رسیدن به واقع، در برابر «غی» که به معنی انحراف از حقیقت و دور شدن از واقع است.

این آیه پاسخ دندان‌شکنی است به کسانی که تصور می‌کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته و بازور و شمشیر و قدرت نظامی پیش رفته است.

سپس به عنوان نتیجه‌گیری از جمله گذشته می‌افزاید: «پس، کسی که به طاغوت [=بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست» (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنفِصَامِ لَهَا).

«طاغوت» صیغه مبالغه از ماده «طغیان» به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است و به هر چیزی که سبب تجاوز از حد گردد گفته می‌شود. از این رو شیاطین، بتها، حکام جبّار و هر مسیری که به غیر حق منتهی می‌شود، همه طاغوت است.

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند، شنوا و داناست» (وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ). اشاره به این که مسأله کفر و ایمان چیزی نیست که با تظاهر انجام گیرد زیرا خداوند همه سخنان را، اعم از آنچه آشکارا می‌گویند یا در جلسات خصوصی و نهانی، می‌شنود و از مکنون دلها و ضمائر آگاه است.

(آیه ۲۵۷) در آیه قبل به مسأله ایمان و کفر اشاره شده بود، در اینجا وضع مؤمنان و کافران را از نظر راهنما و رهبر مشخص می‌کند. می‌فرماید: «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند» (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا).

و در پرتو این ولایت و رهبری، «آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می‌برد» (يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ).

سپس می‌افزاید: اما «کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند؛ که آنها را

از نور، به سوی ظلمتها بیرون می‌برند» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ).
به همین دلیل، «آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند» (أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

ابراهیم در برابر طاغوت زمان خود نمرود (آیه ۲۵۸) به دنبال آیه قبل که از هدایت مؤمنان در پرتو ولایت و راهنمایی پروردگار و گمراهی کافران بر اثر پیروی از طاغوت سخن می‌گفت، خداوند چند نمونه ذکر می‌کند که یکی از آنها نمونه روشنی است که در این آیه آمده و آن گفت‌وگو و محاجه ابراهیم با جبّار زمان خود، نمرود است. می‌فرماید: «آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) از کسی [= نمرود] که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه و گفت‌وگو کرد؟!» (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ).

و در یک جمله به انگیزه اصلی این محاجه اشاره می‌کند می‌گوید: «زیرا خداوند به او حکومت داده بود» و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود (أَنَّ عَاتِيَهُ اللَّهُ الْمُلْكَ).

و چه بسیارند کسانی که در حال عادی، انسانهای معتدل، سربراه، مؤمن و بیدارند، اما هنگامی که به مال و مقام و نوایی برسند همه چیز را به دست فراموشی می‌سپارند و مهم‌ترین مقدمات را زیر پا می‌نهند.

و در ادامه می‌افزاید: «هنگامی که (از او پرسید: خدای تو کیست که به سوی او دعوت می‌کنی؟) ابراهیم گفت: خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند» (إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ).

در حقیقت، ابراهیم بزرگ‌ترین شاهکار آفرینش یعنی قانون حیات و مرگ را به‌عنوان نشانه روشنی از علم و قدرت پروردگار مطرح ساخت.

ولی نمرود جبّار راه تزویر و سفسطه را پیش گرفت و برای اغفال مردم و اطرافیان خود «گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم» و قانون حیات و مرگ در دست من

است (قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ).

و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن بر مردم، دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد. سپس رو به ابراهیم و حاضران کرد و گفت: دیدید چگونه حیات و مرگ به دست من است؟

ابراهیم برای خنثی کردن این توطئه، دست به استدلال دیگری زد که دشمن نتواند در برابر ساده لوحان در مورد آن مغالطه کند. «ابراهیم گفت: خداوند، خورشید را از افق مشرق می آورد؛ (اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی،) خورشید را از مغرب بیاور!» (قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ).

در اینجا «آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد» (فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ). «و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی کند» (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ). به این ترتیب، آن مرد مست و مغرور سلطنت و مقام، مبهوت و ناتوان گشت و نتوانست در برابر منطق زنده ابراهیم سخنی بگوید.

داستان شگفت انگیز عَزِير

(آیه ۲۵۹) در این آیه سرگذشت یکی دیگر از انبیای پیشین بیان شده که مشتمل بر شواهد زنده ای بر مسائل معاد است.

آیه اشاره به سرگذشت کسی می کند که در اثنای سفر خود در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقداری آشامیدنی و خوراکی همراه داشت، از کنار یک آبادی گذشت در حالی که به شکل وحشتناکی درهم ریخته و ویران شده بود و اجساد و استخوانهای پوسیده ساکنان آن به چشم می خورد. هنگامی که این منظره وحشتناک را دید گفت: چگونه خداوند این مردگان را زنده می کند؟ شرح بیش تر این ماجرا را از زبان قرآن بشنویم. می فرماید: «یا همانند کسی که از کنار یک آبادی (ویران شده) عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن، به روی سقفها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوانهای اهل آن، در هر سو پراکنده بود؛ او با خود) گفت: چگونه خدا اینها را

پس از مرگ، زنده می‌کند؟!» (أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا).

«عروش» جمع «عرش» در اینجا به معنی سقف است و «خاویه» در اصل به معنی خالی است و در اینجا کنایه از ویران شدن است. بنابراین، جمله «و هی خاویة علی عروشها» چنین معنی می‌دهد که خانه‌های آنان ویران شده بود، به این صورت که نخست سقف آنها فرود آمده سپس دیوارها به روی آنها افتاده بود. و این کامل‌ترین نوع ویرانی است.

در ادامه آیه می‌فرماید: «خدا او را یک‌صد سال میراند؛ سپس زنده کرد؛ و به او گفت: چه قدر درنگ کردی؟ گفت: یک‌روز؛ یا بخشی از یک روز. فرمود: نه، بلکه یک‌صد سال درنگ کردی!» (فَأَمَّا تِلْكَ الْأُمَّةُ الَّتِي كَفَرْتُمْ عَنْ رِسَالَتِهِ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ مِثْلِ الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ الْيَوْمَ بَلْ كَانُوا كَاذِبِينَ).
لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ).

سپس برای اینکه آن پیامبر اطمینان بیشتری به این مسأله پیدا کند، به او دستور داده شد که به غذا و نوشیدنی و همچنین مرکب سواریش که همراه داشته، نگاهی بیفکند که اولی کاملاً سالم مانده بود و دومی به کلی متلاشی شده بود، تا هم‌گذشت زمان را مشاهده کند و هم قدرت خدا را بر نگه‌داری هر چه اراده داشته باشد. می‌فرماید: به او گفته شد «نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (که همراه داشتی، با گذشت سالها) هیچ‌گونه تغییر نیافته است» (فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهٗ).

خدایی که یک‌چنین مواد فاسد شدنی را در طول این مدّت حفظ کرده، زنده کردن مردگان برای او مشکل نیست زیرا ادامه حیات چنین مواد فاسد شدنی که عمر آن معمولاً بسیار کوتاه است، در این مدّت طولانی، ساده‌تر از زنده کردن مردگان نیست.

سپس می‌افزاید: «ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده! این زنده شدن تو پس از مرگ، هم برای اطمینان خاطر توست، و هم) برای اینکه تو را نشانه‌ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم» (وَأَنْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ

ءَايَةٌ لِلنَّاسِ).

و در تکمیل همین مسأله می‌افزاید: «به استخوانها (ی مرکبِ سواری خود) نگاه کن که چگونه آنها را برداشته، به هم پیوند می‌دهیم، و گوشت بر آن می‌پوشانیم»
«وَأَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا».

«نُشِزُهَا» از ماده «نشوز» به معنی مرتفع و بلند شدن است و در اینجا به معنی برداشتن از روی زمین و پیوستن آنها به یکدیگر است.

در پایان آیه می‌فرماید: «هنگامی که (این حقایق) بر او آشکار شد، گفت: می‌دانم خدا بر هر کاری تواناست» (فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

درباره اینکه او کدام یک از پیامبران بوده، مشهور و معروف این است که «عزیر» بوده و در حدیثی از امام صادق (ع) این موضوع تأیید شده است.

صحنه دیگری از معاد در این دنیا

(آیه ۲۶۰) به دنبال داستان عزیر در مورد معاد، در اینجا داستان دیگری از ابراهیم (ع) مطرح شده است. روزی ابراهیم از کنار دریایی می‌گذشت، مرداری را دید که در کنار دریا افتاده در حالی که مقداری از آن داخل آب و مقدار دیگری در خشکی قرار داشت و پرندگان و حیوانات دریا و خشکی از دو سو آن را طعمه خود قرار داده‌اند. این منظره ابراهیم (ع) را به فکر مسأله‌ای انداخت که همه می‌خواهند چگونگی آن را بدانند و آن کیفیت زنده شدن مردگان پس از مرگ است. قرآن می‌گوید: «و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟!» (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ).

از جمله فوق استفاده می‌شود که او می‌خواست با رؤیت و شهود، ایمان خود را درباره چگونگی رستاخیز - نه درباره اصل آن - قوی‌تر کند. به همین دلیل، در ادامه این سخن، هنگامی که خداوند «فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟» (قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنَ).

«عرض کرد: چرا، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد» (قَالَ بَلَىٰ وَ لَنْ كُنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي).

در اینجا به ابراهیم دستور داده شد که برای رسیدن به مطلوبش دست به اقدام عجیبی بزند. خداوند «فرمود: در این صورت، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن؛ و آنها را (پس از ذبح کردن)، قطعه‌قطعه کن (و درهم بیامیز)؛ سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده؛ بعد آنها را بخوان، به سرعت به سوی تو می‌آیند» (قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا).

«صُرْهُنَّ» از ریشه «صَوَّرَ» گرفته شده که به معنی قطع کردن، متمایل نمودن و بانگ زدن است و در اینجا همان معنی نخست منظور است.

ابراهیم (ع) این کار را کرد و آنها را صدا زد. در این هنگام اجزای پراکنده هر یک از مرغان، جدا و جمع شده و به هم آمیختند و زندگی را از سر گرفتند و این موضوع به ابراهیم (ع) نشان داد که همین صحنه در مقیاس بسیار وسیع‌تر، در رستاخیز انجام خواهد شد.

در پایان آیه می‌فرماید: این را بنگر «و بدان خداوند قادر و حکیم است» (وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

هم از ذرات بدن مردگان آگاه است و هم توانایی بر جمع آنها دارد.

آغاز آیات انفاق

(آیه ۲۶۱) مسأله انفاق یکی از مهم‌ترین مسائلی است که اسلام روی آن تأکید دارد. شاید ذکر آیات آن پشت سر آیات مربوط به معاد از این نظر باشد که یکی از مهم‌ترین اسباب نجات در قیامت، انفاق و بخشش در راه خداست. آیه می‌فرماید: «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند» (مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ).

«که در هر خوشه، یک صد دانه باشد» که مجموعاً از یک دانه هفت صد دانه برمی خیزد (فِي كُلِّ سُنْبَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ).
 پاداش آنها منحصر به این نیست؛ «و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند» (وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ).
 و این همه پاداش عجیب نیست؛ «و خدا (از نظر قدرت و رحمت)، وسیع، و (به همه چیز) داناست» (وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

انفاق یکی از مهم ترین راه های حل مشکل فاصله طبقاتی با دقت در آیات قرآن مجید آشکار می شود که یکی از اهداف اسلام این است که اختلافات غیر عادلانه ای که در اثر بی عدالتی های اجتماعی در میان طبقه غنی و ضعیف پیدا می شود از بین برود و سطح زندگی کسانی که نمی توانند نیازمندی های زندگی شان را بدون کمک دیگران تأمین کنند بالا بیاید و حداقل لوازم زندگی را داشته باشند. اسلام برای رسیدن به این هدف، برنامه وسیعی در نظر گرفته است. تحریم رباخواری به طور مطلق و وجوب پرداخت مالیات های اسلامی از قبیل زکات و خمس و صدقات و مانند آنها و تشویق به انفاق، وقف و قرض الحسنه و کمک های مختلف مالی، قسمتی از این برنامه را تشکیل می دهد. و از همه مهم تر، زنده کردن روح ایمان و برادری انسانی در میان مسلمانان است.

چه انفاقی با ارزش است

(آیه ۲۶۲) در آیه قبل اهمّیت انفاق در راه خدا به طور کلی بیان شد، در این آیه بعضی از شرایط آن ذکر می شود. می فرماید: «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده اند، منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداش آنها نزد پروردگارشان (محفوظ) است» (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ

رَبِّهِمْ^۱).

اضافه بر این: «و نه ترسی دارند، و نه غمگین می‌شوند» (وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

بنابراین، کسانی که در راه خدا بذل مال می‌کنند ولی به دنبال آن منت می‌گذارند یا کاری که موجب آزار و رنجش است انجام می‌دهند، در حقیقت با این عمل ناپسند، اجر و پاداش خود را از بین می‌برند؛ بلکه می‌توان گفت چنین افراد در بسیاری از موارد بدهکارند نه طلبکار زیرا آبروی انسان و سرمایه‌های روانی و اجتماعی او به مراتب برتر و بالاتر از ثروت و مال است.

در حدیثی پیامبر اکرم (ص) فرمود: «کسی که به فرد باایمانی نیکی عطا کند، سپس او را با سخنی آزار دهد، یا منتی بر او بگذارد، به یقین انفاق خود را باطل کرده است.»

جمله «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»، به انفاق‌کنندگان اطمینان می‌دهد که پاداششان نزد پروردگار محفوظ است، تا با اطمینان خاطر در این راه گام بردارند؛ بلکه تعبیر «رَبِّهِمْ» (پروردگارشان)، اشاره به این است که خداوند آنها را پرورش می‌دهد و بر آن می‌افزاید.

(آیه ۲۶۳) این آیه در حقیقت تکمیل آیه قبل در زمینه ترک منت و آزار به هنگام انفاق است. می‌فرماید: «گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو (و گذشت از خشونت‌های آنها)، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است» (قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى).

این را نیز بدانید که آنچه در راه خدا نفاق می‌کنید، در واقع برای نجات خویشتن ذخیره می‌نماید. «و خداوند، بی‌نیاز و بردبار است» (وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ).

پیامبر (ص) در حدیثی گوشه‌ای از آداب انفاق را روشن ساخته می‌فرماید: «هنگامی که نیازمندی از شما چیزی بخواهد گفتار او را قطع نکنید تا تمام مقصود

۱. «من» در لغت به معنی وزنه سنگین است سپس به معنای نعمت مهمی بخشیدن است که اگر جنبه عملی داشته باشد کاری بسیار خوب است - منت‌های خداوند از این قبیل می‌باشد - و اگر جنبه لفظی و به رخ کشیدن داشته باشد بسیار بد است و در آیه فوق منظور همین معنی است.

خویش را شرح دهد، سپس با وقار و ادب و ملایمت به او پاسخ بگویید، یا چیزی که در قدرت دارید در اختیارش بگذارید و یا به طرز شایسته‌ای او را بازگردانید زیرا ممکن است سؤال‌کننده فرشته‌ای باشد که مأمور آزمایش شما است، تا ببیند در برابر نعمتهایی که خداوند به شما ارزانی داشته چگونه عمل می‌کند.»

دو مثال جالب دربارهٔ انگیزه‌های انفاق

(آیه ۲۶۴) در این آیه و آیه بعد نخست به این حقیقت اشاره شده که افراد باایمان نباید انفاقهای خود را به خاطر منت و آزار باطل و بی‌اثر سازند، سپس دو مثال جالب برای انفاقهای آمیخته با منت و آزار و ریاکاری و خودنمایی، همچنین انفاقهایی که از ریشهٔ اخلاص و عواطف دینی و انسانی سرچشمه گرفته بیان می‌کند. می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى).

سپس این عمل را به انفاقهایی تشبیه می‌کند که همراه با ریاکاری و خودنمایی است. می‌فرماید: «همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد» (كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

و بعد می‌افزاید: «(کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشانده شود)، و رگبار باران به آن برسد، (و همهٔ خاکها و بذرها را بشوید)، و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند» (فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا).

این‌گونه است اعمال ریاکارانه و انفاقهای آمیخته با منت و آزار که از دل‌های سخت و قساوت‌مند سر می‌زند و صاحبانش هیچ بهره‌ای از آن نمی‌برند و تمام زحماتشان بر باد می‌رود.

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند» (وَاللَّهُ

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

اشاره به اینکه خداوند توفیق هدایت را از آنها می‌گیرد چراکه با پای خود راه کفر و ریا و منت و آزار را پوییدند و چنین کسانی شایسته هدایت نیستند.

(آیه ۲۶۵) در این آیه مثال زیبایی برای نقطه مقابل این گروه بیان می‌کند. یعنی کسانی که در راه خدا از روی ایمان و اخلاص انفاق می‌کنند. می‌فرماید: «و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا، و تثبیت (ملکات انسانی در) روح خود، انفاق می‌کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد، و بارانهای درشت به آن برسد، (و از هوای آزاد و نور آفتاب، به حد کافی بهره گیرد)، و میوه خود را دو چندان دهد» که همیشه شاداب و باطراوت است (و مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيثًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرْبُورَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَتَأْتَتْ أَكْطَافَهَا ضِعْفَيْنِ).

سپس می‌افزاید: «و اگر باران درشت به آن نرسد، بارانی نرم به آن می‌رسد» و باز هم میوه و ثمر می‌دهد (فَإِنْ لَمْ يُصِْبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ)^۱. در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

او می‌داند انفاق شما انگیزه الهی دارد یا ریاکارانه است، آمیخته با منت و آزار است یا محبت و احترام.

یک مثال جالب دیگر

(آیه ۲۶۶) در این آیه مثال دیگری برای مسأله انفاق آمیخته با ریا و منت و آزار و اینکه چگونه این کارهای نکوهیده آثار آن را از بین می‌برد، بیان شده است. می‌فرماید: «آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، نهرها بگذرد، و برای او در آن (باغ)، از هرگونه میوه‌ای وجود داشته باشد، در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندان (کوچک و) ضعیف

۱. «طل» به معنی باران دانه‌ریز است که گاه به صورت غبار به روی گیاهان می‌ریزد و گاه به شبنم گفته می‌شود.

دارد؛ (در این هنگام،) گردبادی (کوبنده)، که در آن آتش (سوزانی) است، به آن برخورد کند و شعله‌ور گردد و بسوزد؟!» همین‌طور است حال کسانی که انفاقهای خود را، باریا و منت و آزار، باطل می‌کنند (أَيُّدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضِعْفَاءُ فَاصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ).^۱

آری زحمت فراوانی کشیده‌اند و در آن روز که نیاز به نتیجه آن دارند، همه را خاکستر می‌بینند چراکه گردباد آتشبار ریا و منت و آزار، آن را سوزانده است.

در پایان آیه می‌فرماید: «این‌چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ شاید ببندیشید» و با اندیشه، راه حق را بیابید (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ).

آری سرچشمه بدبختی‌های انسان، به‌خصوص کارهای ابلهانه‌ای همچون منت‌گذاردن و ریا که سود آن ناچیز و زیانش سریع و عظیم است، ترک اندیشه و تفکر است. و خداوند همگان را به اندیشه و تفکر دعوت می‌کند.

شان نزول:

(آیه ۲۶۷) از امام صادق (ع) نقل شده که این آیه درباره جمعی نازل شد که در زمان جاهلیت ثروتهایی از طریق رباخواری جمع‌آوری کرده بودند و از آن در راه خدا انفاق می‌کردند. خداوند آنها را از این کار نهی کرد و دستور داد از اموال پاک و حلال در راه خدا انفاق کنند.

تفسیر:

در این آیه که ششمین آیه از سلسله آیات درباره انفاق است، سخن از چگونگی اموالی است که باید انفاق گردد. نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید،

۱. «إعصار» در لغت به معنی گردبادی است که هنگام وزش باد از دو سوی مخالف تشکیل می‌گردد و به شکل عمودی است که یک سر آن به زمین چسبیده و سر دیگر آن در آسمان است و گاه بسیاری از اشیا را با خود می‌برد.

از قسمتهای پاکیزهٔ اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده‌اید، و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته‌ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان) انفاق کنید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ).

در واقع، قرآن می‌گوید ما منابع اینها را در اختیار شما گذاشتیم. بنابراین، نباید از انفاق کردن بخشی از طیبات و پاکیزه‌ها و سرگل آن، در راه خدا دریغ کنید. سپس برای تأکید می‌افزاید: «و برای انفاق، به سراغ قسمتهای ناپاک نروید در حالی که خود شما حاضر نیستید آنها را بپذیرید؛ مگر از روی اغماض و کراهت» (وَ لَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ)^۱. از آنجا که بعضی از مردم عادت دارند همیشه از اموال بی‌ارزش و آنچه تقریباً از مصرف افتاده و قابل استفاده خودشان نیست انفاق کنند، این جمله صریحاً مردم را از این کار نهی می‌کند.

در حقیقت، آیه به نکتهٔ لطیفی اشاره می‌کند که انفاق در راه خدا یک‌طرفش مؤمنان نیازمندند و طرف دیگر خدا. با این حال اگر عمداً اموال پست و بی‌ارزش انتخاب شود، از یک‌سو تحقیری است نسبت به نیازمندان که ممکن است علی‌رغم تهیدستی مقام بلندی از نظر ایمان و انسانیت داشته باشند و روحشان آزرده شود و از سوی دیگر، سوءادبی است نسبت به مقام شامخ پروردگار. در پایان آیه می‌فرماید: «و بدانید خداوند، بی‌نیاز و شایستهٔ ستایش است» (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ).

یعنی نه تنها نیازی به انفاق شما ندارد و از هر نظر بی‌نیاز است، بلکه تمام نعمتها را او در اختیار شما گذارده و از این رو، شایستهٔ ستایش است.

مبارزه با موانع انفاق

۱. «تیمم» در اصل به معنی قصد چیزی کردن است و در اینجا نیز به همان معنی آمده است. تیمم معروف را از این جهت تیمم گفته‌اند که انسان قصد می‌کند از خاک پاک زمین استفاده کند.

(آیه ۲۶۸) در ادامه آیات انفاق، در اینجا به یکی از موانع مهم آن برخورد می‌کنیم و آن وسوسه‌های شیطانی در زمینه انفاق است. می‌فرماید: «شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می‌دهد» (الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ). و می‌گوید: تأمین آینده خود و فرزندانان را فراموش نکنید و از امروز فردا را ببینید و آنچه بر خویشتن رواست بر دیگری روا نیست، و امثال این وسوسه‌های گمراه‌کننده.

به‌علاوه: «و به فحشا (و زشتیها) امر می‌کند» (وَ يَا مُرْكُم بِالْفَحْشَاءِ). «ولی خداوند وعده آمرزش و فزونی به شما می‌دهد» (وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا).

زیرا انفاق، اگر به ظاهر چیزی از شما کم می‌کند، در واقع چیزهایی بر سرمایه شما می‌افزاید، هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی.

از امام صادق (ع) روایت شده است: «هنگام انفاق دو چیز از طرف خدا و دو چیز از ناحیه شیطان است: آنچه از جانب خداست، یکی آمرزش گناهان و دیگری وسعت و فزونی اموال، و آنچه از طرف شیطان است، یکی وعده فقر و تهیدستی و دیگری امر به فحشاست.»

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند، قدرتش وسیع، و (به هر چیز) داناست» به همین دلیل، به وعده خود، وفا می‌کند (وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ). یعنی چون خداوند قدرتی وسیع و علمی بی‌پایان دارد، می‌تواند به وعده خویش عمل کند. بنابراین، باید به وعده او دلگرم بود، نه وعده شیطان فریبکار و ناتوان که انسان را به گناه می‌کشاند.

برترین نعمت الهی

(آیه ۲۶۹) با توجه به آنچه در آیه قبل گذشت که به هنگام انفاق، وسوسه‌های شیطانی دایر به فقر و جذبه‌های رحمانی درباره مغفرت و فضل الهی، آدمی را به این سو و آن سو می‌کشد، در آیه مورد بحث سخن از حکمت و معرفت و دانش

می‌گوید چراکه تنها حکمت است که می‌تواند بین این دو کشش الهی و شیطانی فرق بگذارد و انسان را به وادی مغفرت و فضل بکشاند و از وسوسه‌های گمراه‌کننده ترس از فقر برهاند. نخست می‌فرماید: خدا «دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌دهد» (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ).

«حکمت» معنی وسیعی دارد که معرفت و شناخت اسرار جهان هستی و آگاهی از حقایق قرآن و رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل، حتی نبوت را شامل می‌شود. سپس می‌افزاید: «و به هرکس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است» (وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا).

و به گفته آن حکیم: هرکس را که عقل دادی چه ندادی و هرکس را که عقل ندادی چه دادی!

در پایان آیه می‌فرماید: «و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی‌کنند، و) متذکر نمی‌گردند» (وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ).

«تذکر» به معنی یادآوری و نگاه‌داری علوم و دانشها در درون روح است. «الْبَاب» جمع «لُب» به معنی مغز است و از آنجا که مغز هر چیز بهترین و اساسی‌ترین قسمت آن است، به عقل و خرد، لُب گفته می‌شود.

منظور از «أُولُو الْأَلْبَاب» کسانی هستند که عقل و خرد خود را به کار می‌گیرند و در پرتو این چراغ پرفروغ، راه زندگی و سعادت را می‌یابند.

چگونگی انفاقها

(آیه ۲۷۰) در این آیه و آیه بعد سخن از چگونگی انفاقها و علم خداوند نسبت به آن است. می‌فرماید: «و هرچیز را که انفاق می‌کنید، یا اموالی را که نذر کرده‌اید (در راه خدا انفاق کنید)، خداوند آنها را می‌داند» (وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ).

کم باشد یا زیاد، خوب باشد یا بد، از راه حلال تهیه شده باشد یا حرام، همراه با منت و آزار باشد یا بدون آن، خدا از تمام جزئیات آن آگاه است.

در پایان آیه می‌فرماید: «و ستمگران یآوری ندارند» (وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ).

«ظالمان» در اینجا اشاره به ثروت‌اندوزان بخیل و انفاق‌کنندگان ریاکار و منت‌گذار و مردم‌آزار است که خداوند آنها را یاری نمی‌کند و انفاقشان نیز در دنیا و آخرت یاورشان نخواهد بود.

آری آنها نه در دنیا یار و یآوری دارند و نه در قیامت شفاعت‌کننده‌ای. و این خاصیت ظلم و ستم در هر چهره و به هر شکل است.

در ضمن این آیه دلالت بر مشروعیت «نذر» می‌کند.

(آیه ۲۷۱) در این آیه سخن از چگونگی انفاق از نظر آشکار و پنهان بودن است. می‌فرماید: «اگر انفاقها را آشکار کنید، خوب است؛ و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است» (إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ).

در بعضی احادیث تصریح شده که انفاقهای واجب بهتر است اظهار گردد اما انفاقهای مستحب، بهتر است مخفیانه انجام گیرد.

«و قسمتی از گناهان شما را می‌پوشاند؛ (و در پرتو بخشش در راه خدا، بخشوده خواهید شد.) و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» (وَ يُكْفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

در حدیثی آمده است: «انفاق نهانی خشم خدا را فرو می‌نشانند و همان‌طور که آب آتش را خاموش می‌کند، گناه انسان را از بین می‌برد.»

مفهوم جمله «والله بما تعملون خبير» این است که خدا عالم است به آنچه انفاق می‌کنید، چه آشکار باشد و چه پنهان. همچنین از نیت شما آگاه است که اظهار و اخفای انفاق را به چه منظور و هدفی انجام می‌دهید.

شان نزول:

(آیه ۲۷۲) از ابن عباس نقل شده: مسلمانان حاضر نبودند به غیر مسلمین

انفاق کنند. آیه نازل شد و به آنها اجازه داد که در مواقع لزوم این کار را انجام دهند.

تفسیر: انفاق به غیرمسلمانان

در این آیه سخن از جواز انفاق به غیر مسلمانان است. نخست می‌فرماید: «هدایت آنها (به‌طور اجبار)، بر تو نیست» (لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ).

بنابراین، ترک انفاق به غیر مسلمانان، برای اجبار به اسلام، صحیح نیست. این سخن گرچه خطاب به پیامبر (ص) است ولی همه مسلمانان را شامل می‌شود. سپس می‌افزاید: «ولی خداوند، هر که را بخواهد (و شایسته بداند)، هدایت می‌کند» (وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ).

و بعد از این یادآوری به ادامه بحث فواید انفاق در راه خدا می‌پردازد می‌گوید: «و آنچه را از خوبیها و اموال انفاق کنید، برای خودتان است» (وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ).

ولی «جز برای رضای خدا، انفاق نکنید» (وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ). و در آخرین جمله به‌عنوان تأکید می‌فرماید: «و آنچه از خوبیها انفاق می‌کنید، (پاداش آن) به‌طور کامل به شما داده می‌شود؛ و به شما ستم نخواهد شد» (وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّفَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ).

یعنی گمان نکنید که از انفاق خود سود مختصری می‌برید بلکه تمام آنچه انفاق می‌کنید را به‌طور کامل به شما بازمی‌گرداند، آن‌هم در روزی که به آن نیاز دارید. بنابراین، همیشه در انفاقهای خود کاملاً دست و دل باز باشید.

البته نباید تصور کرد که سود انفاق فقط جنبه اخروی دارد بلکه از نظر این دنیا نیز به سود شماست، هم از جنبه مادی و هم از جنبه معنوی.

شان نزول:

(آیه ۲۷۳) از امام باقر (ع) روایت شده است که این آیه درباره اصحاب «صَفَّه» نازل شده است. (آنها در حدود چهارصد نفر از مسلمانان مکه و اطراف مدینه

بودند،) که هیچ منزلگاهی برای سکونت نداشتند. از این رو در مسجد پیامبر سکنی گزیده بودند، ولی چون اقامتشان در آنجا با شئون مسجد سازگار نبود، دستور داده شد به صفه (سکوی بزرگ و وسیع) که در بیرون مسجد قرار داشت منتقل شوند. آیه نازل شد و به مردم دستور داد که به این دسته از برادران خود، از کمکهای ممکن مضایقه نکنند. آنها نیز چنین کردند.

تفسیر: بهترین مورد انفاق

(آیه ۲۷۳) در این آیه بهترین مواردی که انفاق در آنجا باید صورت گیرد بیان شده است و آن کسانی هستند که دارای صفات سه‌گانه‌ای که در این آیه آمده باشند. در بیان اولین صفت می‌فرماید: انفاق شما، مخصوصاً باید «برای نیازمندی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند» و توجه به آیین خدا، آنها را از وطن خویش آواره ساخته و شرکت در میدان جهاد، به آنها اجازه نمی‌دهد تا برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارتي بزنند (لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ).^۱

سپس برای تأکید می‌افزاید: همانها که «نمی‌توانند مسافرتی کنند» و سرمایه‌ای به دست آورند (لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ).

و در دومین توصیف می‌فرماید: «و از شدت خویشتن‌داری، افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند» (يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ).

ولی این سخن به آن مفهوم نیست که این نیازمندان با شخصیت قابل شناخت نیستند. از این رو می‌افزاید: «آنها را از چهره‌هایشان می‌شناسی» (تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ).^۲

یعنی اگرچه سخنی از حال خود نمی‌گویند ولی در چهره‌هایشان نشانه‌هایی از

۱. «حصر» به معنی حبس و منع و تضییق است و در اینجا به معنی اموری است که انسان را از تأمین معاش باز می‌دارد.

۲. «سیمما» در لغت به معنی علامت و نشانه است. اینکه در فارسی امروز آن را به معنی چهره و صورت به کار می‌برند، معنی جدیدی است.

رنجهای درونی وجود دارد که برای افراد فهمیده آشکار است.
و در سومین توصیف می‌فرماید: آنها بزرگوارند «و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند» (لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا).^۱
معمول نیازمندان عادی اصرار در «سؤال» است، ولی آنها یک نیازمند عادی نیستند.

در پایان آیه همگان را به انفاق تشویق کرده می‌فرماید: «و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است» (وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ).

سؤال کردن بدون حاجت حرام است

یکی از گناهان بزرگ، تکدی و تقاضا از مردم بدون نیاز است. در روایات متعددی از این کار نکوهش شده. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است: «إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَجِلُّ لِعَيْنِي» (صدقه برای افراد بی‌نیاز حلال نیست).

شان نزول:

(آیه ۲۷۴) در احادیث بسیاری آمده است که این آیه در شأن علی (ع) نازل شده است زیرا آن حضرت چهار درهم داشت؛ درهمی را در شب و درهمی را در روز و درهمی را آشکارا و درهمی را در نهان انفاق کرد و این آیه نازل شد.

تفسیر: انفاق به هر شکل و صورت

باز در این آیه سخن از مسأله دیگری در ارتباط با انفاق در راه خداست و آن کیفیتهای متنوع انفاق است. نخست می‌فرماید: «أنهاکه اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است» (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ

۱. «إلحاف» از ماده «لحاف» به معنی پوشش خاص است. اصرار در سؤال را از این جهت إلحاف گفته‌اند که قلب انسان یا طرف مقابل را می‌پوشاند.

أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

ناگفته پیداست که انتخاب این روشهای مختلف، رعایت شرایط بهتر برای انفاق است. یعنی انفاق‌کنندگان باید در انفاق خود، به هنگام شب یا روز، پنهان یا آشکار، جهات اخلاقی و اجتماعی را در نظر بگیرند.

ممکن است در آیه مورد بحث مقدم داشتن شب بر روز و پنهان بر آشکار، اشاره به این باشد که انفاق نهانی بهتر است هر چند در همه حال و به هر شکل نباید انفاق فراموش شود.

مسئلاً چیزی که نزد پروردگار است چیز کم یا کم‌ارزشی نخواهد بود و تناسب با الطاف و عنایات پروردگار خواهد داشت.

سپس می‌افزاید: «نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می‌شوند» (وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

زیرا می‌دانند در مقابل چیزی که از دست داده‌اند، به مراتب بیش‌تر از فضل پروردگار و از برکات فردی و اجتماعی آن، در هر دو جهان بهره‌مند خواهند شد.

بلای رباخواری

(آیه ۲۷۵) به دنبال بحث درباره انفاق در راه خدا و بذل مال برای حمایت از نیازمندان، در این آیه و دو آیه بعد از مسأله رباخواری که درست بر ضد انفاق و یکی از عوامل مهم زندگی طبقاتی و طغیان اشراف بود سخن می‌گوید و هدف آیات گذشته را تکمیل می‌کند. نخست در یک تشبیه حال رباخواران را مجسم می‌سازد می‌فرماید: «کسانی که ربا می‌خورند، (در قیامت) بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده» و نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی زمین می‌خورد، گاهی به پا می‌خیزد (الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ).^۱

آری رباخواران که قیامشان در دنیا بی‌رویه و غیرعاقلانه و آمیخته با

۱. «يَتَخَبَّطُهُ» از ماده «خَبَطَ»، به معنی عدم حفظ تعادل بدن هنگام راه رفتن یا برخاستن است.

ثروت‌اندوزی جنون‌آمیز است، در جهان دیگر نیز بسان دیوانگان محشور می‌شوند. سپس به گوشه‌ای از منطق رباخواران اشاره کرده می‌فرماید: «این، به‌خاطر آن است که گفتند: داد و ستد هم مانند ریاست» و تفاوتی میان آن دو نیست (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا).

یعنی هر دو از انواع مبادله است که با رضایت طرفین انجام می‌شود. قرآن می‌گوید: چگونه ممکن است این دو یکسان باشد «در حالی که خدا بیع را حلال کرده، و ربا را حرام» (وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا). مسلماً این تفاوت دلیل و فلسفه‌ای داشته که خداوند حکیم، به‌خاطر آن چنین حکمی را صادر کرده است و عدم توضیح بیش‌تر قرآن در این باره، شاید به‌خاطر وضوح آن بوده است.

سپس راه را به روی توبه‌کاران گشوده می‌فرماید: «و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق [= قبل از نزول حکم تحریم] به‌دست آورده، مال اوست؛ (و این حکم، گذشته را شامل نمی‌گردد)؛ و کار او به خدا واگذار می‌شود»؛ و گذشته او را خواهد بخشید (فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ).

«اما کسانی که بازگردند (و بار دیگر مرتکب این گناه شوند)، اهل آتشند؛ و همیشه در آن می‌مانند» (وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ). به این ترتیب، رباخواری مستمر و دائم سبب می‌شود که آنها بدون ایمان از دنیا بروند و عاقبتشان تیره و تار گردد.

(آیه ۲۷۶) در این آیه مقایسه‌ای بین ربا و انفاق در راه خدا می‌کند. می‌فرماید: «خداوند، ربا را نابود می‌کند؛ و صدقات را افزایش می‌دهد» (يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ).

«محق» به معنی نقصان و نابودی تدریجی است و «ربا» نمو و رشد تدریجی است. قرآن می‌گوید: خدا سرمایه‌های ربوی را به نابودی سوق می‌دهد. این نابودی تدریجی که برای افراد رباخوار هست، برای اجتماع رباخوار نیز می‌باشد. در

مقابل، کسانی که در رفع نیازمندیهای مردم می‌کوشند، با محبت و عواطف عمومی مواجه می‌گردند و سرمایه آنها رشد طبیعی خود را می‌نماید.

سپس می‌افزاید: «و خداوند، هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی‌دارد»
(وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ).

«کفار» از ماده «كُفِّرَ»، به کسی گویند که بسیار ناسپاس و کفران‌کننده باشد و «اثیم» کسی است که گناه زیاد مرتکب می‌شود.

جمله فوق می‌گوید: رباخواران، نه تنها با ترک انفاق و قرض‌الحسنه و صرف مال در راه نیازمندیهای عمومی، شکر نعمتی که خداوند به آنها ارزانی داشته به‌جای نمی‌آورند، بلکه آن را وسیله هرگونه ظلم و ستم و گناه و فساد قرار می‌دهند. طبیعی است که خداوند چنین کسانی را دوست نمی‌دارد.

(آیه ۲۷۷) در این آیه سخن از گروه باایمانی می‌گوید که درست نقطه مقابل رباخوارانند. می‌فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و نماز را برپا داشتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است؛ و نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می‌شوند» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

در برابر رباخواران ناسپاس و گنهکار، کسانی که در پرتو ایمان، خودپرستی را ترک گفته و عواطف فطری خود را زنده کرده و - علاوه بر ارتباط با پروردگار و برپاداشتن نماز - به کمک و حمایت نیازمندان می‌شتابند؛ و از این راه از تراکم ثروت و به‌وجود آمدن اختلافات طبقاتی و به دنبال آن هزارگونه جنایت جلوگیری می‌کنند، پاداش خود را نزد پروردگار خواهند داشت و در هر دو جهان از نتیجه عمل نیک خود بهره‌مند می‌شوند.

طبیعی است که عوامل اضطراب و دلهره برای این دسته به‌وجود نمی‌آید، خطری که در راه سرمایه‌داران مفت‌خوار بود و لعن و نفرین‌هایی که به دنبال آن نثار آنها می‌شد برای این دسته نیست.

شأن نزول:

(آیه ۲۷۸) پس از نزول آیه ربا، خالد بن ولید خدمت پیامبر (ص) حاضر شده عرضه داشت: پدرم چون با طائفه ثقیف معاملات ربوی داشت و مطالباتش را وصول نکرده بود، وصیت کرده است مبلغی از سودهای اموال او که هنوز پرداخت نشده است، تحویل بگیرم. آیا این عمل برای من جایز است؟ این آیه و سه آیه بعد از آن نازل شد و مردم را به شدت از این کار نهی کرد.

تفسیر: رباخواری یک گناه بی نظیر

در این آیه، خداوند افراد باایمان را مخاطب قرار داده و برای تأکید بیش تر در مسأله تحریم ربا، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده، رها کنید؛ اگر ایمان دارید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذُرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ). جالب اینکه آیه فوق هم با ایمان به خدا شروع شده و هم با ایمان ختم شده است و در واقع، تأکیدی است بر این معنی که رباخواری با روح ایمان سازگار نیست.

(آیه ۲۷۹) در این آیه لحن سخن را تغییر داده و، پس از اندرزهایی که در آیات پیشین گذشت، به رباخواران هشدار می دهد که اگر به کار خود همچنان ادامه دهند و در برابر حق و عدالت تسلیم نشوند، پیامبر اسلام (ص) ناچار است با توسل به جنگ جلو آنها را بگیرد. می فرماید: «اگر (چنین) نمی کنید، بدانید خدا و رسولش، با شما پیکار خواهند کرد» (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ). این همان جنگی است که طبق قانون «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» (با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد).^۱ انجام می گیرد.

به هر حال، از آیه بالا بر می آید که حکومت اسلامی می تواند با توسل به زور

۱. سوره حجرات (۴۹)، آیه ۹.

جلو رباخواری را بگیرد.

سپس می‌افزاید: «و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما، از آن شماسست [= اصل سرمایه، بدون سود]؛ نه ستم می‌کنید، و نه بر شما ستم وارد می‌شود» (وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ).

یعنی اگر توبه کنید و دستگاه رباخواری را برچینید، حق دارید سرمایه‌های اصلی خود را که در دست مردم دارید - به استثنای سود - از آنها جمع‌آوری کنید. این قانون کاملاً عادلانه است چراکه هم از ستم کردن شما بر دیگران جلوگیری می‌کند و هم از ستم وارد شدن بر شما، و در این صورت، نه ظالم خواهید بود و نه مظلوم. جمله «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» در حقیقت یک شعار وسیع پرمایه اسلامی است که می‌گوید: به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری بپرهیزند از تن دادن به ظلم و ستم نیز باید اجتناب کنند.

(آیه ۲۸۰) در این آیه می‌فرماید: «و اگر (بدهکار،) قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی، مهلت دهید» (وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ).

در اینجا یکی از حقوق بدهکاران را بیان می‌فرماید که اگر آنها از پرداختن اصل بدهی عاجز باشند، نه تنها نباید - به رسم جاهلیت - سود مضاعفی بر آنها بست و آنها را زیر فشار قرار داد، بلکه باید برای پرداختن اصل بدهی نیز به آنها مهلت داده شود. و این یک قانون کلی درباره تمام بدهکاران است.

در پایان آیه می‌فرماید: «و (در صورتی که به‌راستی قدرت پرداخت را ندارد،) برای خدا به او ببخشید بهتر است؛ اگر (منافع این کار را) بدانید» (وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

و این یک مسأله اخلاقی و انسانی است که بحث حقوقی سابق را تکمیل می‌کند و احساس کینه‌توزی و انتقام را به محبت و صمیمیت مبدل می‌سازد. اضافه بر اینها، صدقه و انفاقی در راه خدا محسوب می‌شود که ذخیره روز بازپسین است.

(آیه ۲۸۱) در این آیه با یک هشدار شدید، مسأله ربا را پایان می‌دهد

می‌فرماید: «و از روزی بپرهیزید (و بترسید) که در آن روز، شما را به‌سوی خدا باز می‌گردانند» (وَأَنْتُمْ يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ).

«سپس به هر کس، آنچه انجام داده، به‌طور کامل بازپس داده می‌شود» (ثُمَّ تُوفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ).

«و به آنها ستم نخواهد شد» چون هر چه می‌بینند، نتایج اعمال خودشان است (وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

جالب توجه اینکه در تفسیر دُرِّ الْمُنْتَوَّرِ نقل شده: این آیه آخرین آیه‌ای است که بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده است و، با توجه به مضمون آن، این موضوع هیچ بعید به نظر نمی‌رسد.

رباخواری از نظر اخلاقی اثر بسیار بدی در روحیه و ام‌گیرنده به‌جا می‌گذارد و کینه او را در دل خودش می‌یابد و پیوند تعاون و همکاری اجتماعی را بین افراد و ملت‌ها سست می‌کند.

هشام بن سالم می‌گوید در مورد عِلَّتِ تَحْرِيمِ رِبَا امام صادق (ع) فرمود: «إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الرَّبَا لِكَيْلَا يَمْتَنِعَ النَّاسُ مِنْ اضْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ» (خداوند، ربا را حرام کرده، تا مردم از کار نیک امتناع نوزند).

تنظیم اسناد تجاری در طولانی‌ترین آیه قرآن

(آیه ۲۸۲) بعد از بیان احکامی که مربوط به انفاق در راه خدا و همچنین مسأله رباخواری بود، در این آیه که طولانی‌ترین آیه قرآن است، احکام و مقررات دقیقی برای امور تجاری و اقتصادی بیان کرده تا سرمایه‌ها هر چه بیش‌تر رشد طبیعی خود را پیدا کنند و اختلاف و نزاعی در میان مردم رخ ندهد. در این آیه نوزده دستور مهم در مورد داد و ستد مالی به ترتیب ذیل، بیان شده است.

۱. در نخستین حکم می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که بدهی مدّت داری (به‌خاطر وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ).

در ضمن از این تعبیر، هم مسأله مجاز بودن قرض و وام روشن می شود و هم تعیین مدت برای وامها.

آیه مورد بحث شامل عموم بدهی هایی می شود که در معاملات وجود دارد - مانند سلف و نسیه - در عین اینکه قرض را هم شامل می شود.

۲ و ۳. سپس برای اینکه جلب اطمینان بیش تری شود و قرارداد از مداخلات احتمالی طرفین سالم بماند، می افزاید: «و باید نویسنده ای از روی عدالت، (سند را) در میان شما بنویسد» (وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ).

بنابراین، قرارداد باید به وسیله شخص سومی تنظیم گردد و آن شخص عادل باشد.

۴. «و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن - همان طور که خدا به او تعلیم داده - خودداری کند. پس باید بنویسد» (وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ).

یعنی به پاس این موهبتی که خدا به او داده، نباید از نوشتن قرارداد خودداری کند بلکه باید طرفین معامله را در این امر مهم کمک نماید. جمله «کما علمه الله» اشاره به نهایت امانت در نوشتن است. یعنی آن چنان که خدا به او تعلیم داده، سند را دقیقاً تنظیم نماید.

۵. «و آن کس که حق برعهده اوست، باید املا کند» (وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ).

۶. «و از خدا که پروردگار اوست، بپرهیزد؛ و چیزی را فروگذار ننماید» (وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا).

۷. «و اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) است، یا (به خاطر لال بودن)، توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولی او (به جای او)، املا کند» (فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمْلَأَ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيَّهُ).

بنابراین در مورد سه طایفه، ولی باید املا کند: کسانی که سفیه‌اند و نمی‌توانند ضرر و نفع خویش را تشخیص دهند و امور مالی خویش را سر و سامان بخشند هر چند دیوانه نباشند؛ کسانی که دیوانه یا از نظر فکری ضعیف و کم‌عقل هستند مانند کودکان کم سن و سال و پیران فرتوت و کم‌هوش و افراد گنگ و لال؛ و کسانی که توانایی املا کردن را ندارند هر چند گنگ نباشند.

از این جمله، احکام دیگری نیز به‌طور ضمنی استفاده می‌شود؛ از جمله ممنوع بودن تصرفات مالی سفیهان و ضعیف‌العقل‌ها، و همچنین جواز دخالت ولی در این‌گونه امور.

۸. ولی باید در املا «عدالت را رعایت نماید» (بِالْعَدْلِ).

۹. سپس می‌افزاید: «و دو نفر را (بر این حق) شاهد بگیرید» (وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ).^۱

۱۰ و ۱۱. دو شاهد باید «از مردان شما باشند» (مِنْ رِجَالِكُمْ).

تعبیر به رجال، بالغ بودن را می‌رساند و اضافه کردن آن به ضمیر «کم» اسلام را. یعنی هم بالغ و هم مسلمان باشند.

۱۲ و ۱۳. «و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید» (فَإِنْ لَمْ يَكُنَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ).

از این جمله مسأله عادل بودن و مورد اعتماد و اطمینان بودن شهود استفاده می‌شود.

۱۴. در صورتی که شهود مرکب از دو مرد باشند، هر کدام می‌توانند مستقلاً شهادت بدهند، اما در صورتی که یک مرد و دو زن باشند، این دو زن باید با هم شاهد قرار گیرند؛ «تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند» (أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى).

۱. در تفاوت میان «شاهد» و «شاهد» باید بگوییم: شاهد به کسی گفته می‌شود که در واقعه حضور می‌یابد تا بتواند گواه بر آن باشد و شاهد کسی است که ادای شهادت می‌کند.

زیرا زنان به خاطر عواطف قوی، ممکن است تحت تأثیر واقع شوند و، به هنگام ادای شهادت، به خاطر فراموشی یا جهات دیگر، مسیر صحیح را طی نکنند.

۱۵. «و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند، خودداری نمایند» (و لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا).

بنابراین، تحمل شهادت، به هنگام دعوت برای این کار، واجب است. ۱۶. بدهی کم باشد یا زیاد، باید آن را نوشت زیرا سلامت روابط اقتصادی که مورد نظر اسلام است، ایجاب می‌کند که در قراردادهای مربوط به بدهکاری‌های کوچک نیز از نوشتن سند کوتاهی نشود. از این رو، در جمله بعد می‌فرماید: «و از نوشتن (بدهی خود)، چه کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید» هرچه باشد بنویسید (و لَا تَسْمَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ).

سپس می‌افزاید: «این، در نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر، و برای شهادت مستقیم‌تر، و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفت‌وگو) بهتر می‌باشد» (ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا).

در واقع، این جمله اشاره به فلسفه احکام فوق در مورد نوشتن اسناد معاملاتی است و به خوبی نشان می‌دهد که اسناد تنظیم شده می‌تواند به‌عنوان شاهد و مدرک مورد توجه قضات قرار گیرد.

۱۷. سپس یک مورد را از این حکم استثنا کرده می‌فرماید: «مگر اینکه داد و ستد نقدی باشد که بین خود، دست به دست می‌کنید. در این صورت، گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید» (إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا).

۱۸. در معامله نقدی تنظیم سند و نوشتن آن لازم نیست، اما شاهد گرفتن برای آن بهتر است زیرا جلو اختلافات احتمالی آینده را می‌گیرد. از این رو، آیه می‌فرماید: «ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید، شاهد بگیرید» (وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ).

احتمال دارد که منظور شاهد گرفتن در تمام معاملات است خواه نقدی باشد یا

نسیه. در آیه بعد نیز شاهی برای این مسأله وجود دارد.

۱۹. در آخرین حکمی که در این آیه ذکر شده می‌فرماید: «و نباید به نویسنده و شاهد، (به خاطر حق‌گویی) زبانی برسد» و زیر فشار قرار گیرند (و لَایْضَارَ کَاتِبٌ وَ لَاشَهِیدٌ).

«و اگر چنین کنید، از فرمان پروردگار خارج شده‌اید» (فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ). در پایان آیه مردم را به تقوا و پرهیزگاری و امتثال اوامر خداوند دعوت می‌کند می‌گوید: «و از خدا بپرهیزید» (وَاتَّقُوا اللَّهَ).

سپس یادآوری می‌نماید که، «و خداوند (آنچه مورد نیاز شما در زندگی مادی و معنوی است)، به شما تعلیم می‌دهد» (وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهَ).

قرار گرفتن دو جمله فوق در کنار یکدیگر، این مفهوم را می‌رساند که تقوا و خداپرستی، اثر عمیقی در آگاهی و روشن‌بینی و فزونی علم و دانش دارد. او از همه مصالح و مفاسد مردم آگاه است و آنچه خیر و صلاح آنهاست، برای آنها مقرر می‌دارد. «خداوند به همه چیز داناست» (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ). (آیه ۲۸۳) این آیه با ذکر چند حکم دیگر در رابطه با مسأله تنظیم اسناد تجاری، مکمل آیه قبل است. آنها عبارتند از:

۱. «و اگر در سفر بودید، و نویسنده‌ای نیافتید (تا اسناد معامله را برای شما تنظیم کند و قرارداد را بنویسد)، گروهان بگیرید؛» گروهانی که در اختیار طلبکار قرار گیرد (وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا کَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ). البته در وطن نیز، اگر دسترسی به تنظیم‌کننده سند نباشد، اکتفا کردن به گروهان مانعی ندارد.

۲. سپس به عنوان یک استثنا می‌فرماید: «و اگر به یکدیگر اطمینان (کامل) داشته باشید، (گروهان لازم نیست، و) باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گروهان، چیزی از دیگری گرفته)، امانت (و بدهی خود را به موقع) بپردازد؛ و از خدایی که پروردگار اوست، بپرهیزد» (فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ).

در اینجا طلب طلبکار، به عنوان یک امانت ذکر شده که خیانت در آن، گناه بزرگی است.

۳. سپس همه مردم را مخاطب ساخته و یک دستور جامع در زمینه شهادت بیان می کند می فرماید: «و شهادت را کتمان نکنید. و هرکس آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است» (وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ). بنابراین، کسانی که از حقوق دیگران آگاهند، موظفند به هنگام دعوت برای ادای شهادت، آن را کتمان نکنند.

و از آنجا که کتمان شهادت و خودداری از اظهار آن به وسیله دل و روح انجام می شود، آن را به عنوان یک گناه قلبی معرفی کرده می گوید: و هرکس آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است.

در پایان آیه نسبت به حفظ امانت و ادای حقوق یکدیگر و عدم کتمان شهادت هشدار داده می فرماید: «و خداوند، به آنچه انجام می دهید، داناست» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ).

ممکن است مردم ندانند چه کسی قادر به ادای شهادت است و چه کسی نیست و نیز ممکن است مردم ندانند در آنجا که اسناد و گروگانی وجود ندارد، چه کسی طلبکار و چه کسی بدهکار است، ولی خداوند همه اینها را می داند و هرکس را طبق اعمالش جزا می دهد.

همه چیز از آن اوست

(آیه ۲۸۴) این آیه آنچه را که در جمله آخر آیه قبل آمد تکمیل می کند می گوید: «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست. و (از این رو) اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را برطبق آن، محاسبه می کند» (لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ).

«سپس هرکس را که بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، می بخشد؛ و هرکس را

بخواهد (و مستحق باشد)، مجازات می‌کند» (فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ).

یعنی تصوّر نکنید اعمالی همچون کتمان شهادت و گناهان قلبی دیگر، بر او مخفی می‌ماند. کسی که حاکم بر جهان هستی است هیچ‌چیز بر او مخفی نخواهد بود.

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند به همه‌چیز قدرت دارد» (وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

هم آگاهی دارد نسبت به همه‌چیز این جهان و هم قدرت دارد لیاقتها و شایستگی‌ها را مشخص کند و هم متخلفان را کیفر دهد.

شان نزول:

(آیه ۲۸۵) هنگامی که آیه سابق نازل شد - که اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را برطبق آن، محاسبه می‌کند. - گروهی از اصحاب ترسان شدند (و می‌گفتند: هیچ‌کس از ما خالی از وسوسه‌های باطنی و خطورات قلبی نیست. و همین معنی را خدمت رسول خدا (ص) عرض کردند.) آیه نازل شد و راه و رسم ایمان و اطاعت و تسلیم را به آنان آموخت.

تفسیر: راه و رسم ایمان

سوره بقره با بیان بخشی از معارف و اعتقادات حق آغاز شد و با همین معنی که در این آیه و آیه بعد می‌باشد نیز پایان می‌یابد. به این ترتیب، آغاز و پایان آن هماهنگ است.

نخست می‌فرماید: «پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است» و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن می‌باشد (ءَأَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ).

و این از امتیازات انبیای الهی است که به مرام و مکتب خویش ایمان قاطع داشته

و هیچ‌گونه تزلزلی در اعتقاد خود نداشته‌اند. قبل از همه خودشان مؤمن بودند و بیش از همه استقامت و پایمردی داشتند.

سپس می‌افزاید: «و همه مؤمنان (نیز)، به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند؛ (و می‌گویند): ما در میان هیچ‌یک از پیامبران او، فرق نمی‌گذاریم» و به همه ایمان داریم (وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ).

بعد می‌افزاید: مؤمنان، علاوه بر ایمان راسخ و جامع، در مقام عمل نیز «گفتند: ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! (انتظار) آموزش تو را (داریم) و بازگشت (ما) به سوی توست» (وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ).
به این ترتیب، ایمان به مبدأ و معاد و رسولان الهی، با التزام عملی به دستورات الهی همراه و هماهنگ می‌گردد.

(آیه ۲۸۶) این آیه می‌گوید: «خداوند هیچ‌کس را، جز به اندازه توانایش، تکلیف نمی‌کند» (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).

تمام احکام با همین آیه تفسیر و تقیید می‌گردد و به مواردی که تحت قدرت انسان است اختصاص می‌یابد.

سپس می‌افزاید: «(انسان)، هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده؛ و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است» (لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ).
آیه فوق با این بیان، مردم را به مسؤولیت خود و عواقب کار خویش متوجه می‌سازد و بر افسانه جبر و اقبال و طالع و موهومات دیگر از این قبیل خط بطلان می‌کشد.

و به دنبال این دو اصل اساسی (تکلیف به مقدار قدرت است و هر کس مسؤول اعمال خویش است)، از زبان مؤمنان، هفت درخواست از درگاه پروردگار بیان می‌کند که در واقع آموزشی است برای همگان که چه بگویند و چه بخواهند.

نخست می‌گویند: «پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم ما را مؤاخذه مکن» (رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا).

بنابراین، فراموشکاری‌هایی که زائیده سهل‌انگاری است قابل مجازات می‌باشد. «خطا» معمولاً به کارهایی گفته می‌شود که از روی غفلت و عدم توجه از انسان سر می‌زند.

«نسیان» در جایی گفته می‌شود که انسان با توجه دنبال کاری می‌رود ولی مشخصات حادثه را فراموش کرده است.

آنها چون می‌دانند مسؤول اعمال خویشند از این رو با تصریحی مخصوص، خدا را به‌عنوان «رَبِّ» و کسی که لطف خاصی در پرورش آنان دارد، می‌خوانند و می‌گویند: زندگی به هر حال خالی از فراموشی و خطا و اشتباه نیست، ما می‌کوشیم به سراغ گناه عمدی نرویم، اما خطاها و لغزشها را تو بر ما ببخش.

سپس در دومین درخواست می‌گویند: «پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن‌چنان که (به‌خاطر گناه و طغیان)، بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی» (رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا).

«إِصْر» در اصل به معنی نگه‌داری و محبوس ساختن است و به هر کار سنگین که انسان را از فعالیت بازمی‌دارد، گفته می‌شود.

در سومین درخواست می‌گویند: «پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار» (رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ).

این جمله ممکن است اشاره به آزمایشهای طاقت‌فرسا یا مجازاتهای سنگین دنیا و آخرت و یا هر دو باشد.

در چهارمین و پنجمین و ششمین تقاضا می‌گویند: «و آثار گناه را از ما بشوی؛ و ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده» (وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا).

و در هفتمین و آخرین درخواست می‌گویند: «تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان» (أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ).

به این ترتیب، تقاضاهای آنان شامل دنیا و آخرت و پیروزی‌های فردی و اجتماعی و بخشش و رحمت الهی می‌گردد. و این، تقاضایی است بسیار جامع.

«پایان تفسیر سوره بقره»

سوره آل عمران [۳] در مدینه نازل شده و ۲۰۰ آیه است

محتوای سوره:

۱. بخش مهمی از این سوره، از توحید و صفات خداوند و معاد و معارف اسلامی بحث می‌کند.
 ۲. بخش دیگری، درباره جهاد و دستورهای مهم آن و حیات جاویدان شهیدان راه خدا، همچنین درسهای عبرتی که در دو غزوه بدر و احد بود سخن می‌گوید.
 ۳. در قسمتی از این سوره، به یک سلسله احکام اسلامی در زمینه لزوم وحدت صفوف مسلمین و خانه کعبه و فریضه حج و امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری و مسأله امانت و انفاق در راه خدا، ترک دروغ، و مقاومت و پایداری در مقابل دشمن و صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات و آزمایشهای مختلف الهی و ذکر خداوند در هر حال، اشارات پر معنایی شده است.
 ۴. برای تکمیل این بحثها بخشی از تاریخ انبیا و داستان مریم و مقامات این زن بزرگ ذکر شده است.
- در مورد فضیلت این سوره از پیامبر(ص) روایت شده است: «هر کس سوره آل عمران را بخواند، به تعداد آیات آن، امانی بر پل دوزخ به او می‌دهند.»

شان نزول:

بعضی از مفسران می‌گویند: هشتاد و چند آیه از این سوره درباره فرستادگان و مسیحیان نجران نازل شده است.

فرستادگان شصت نفر بودند که چهارده نفرشان از اشراف و برجستگان نجران محسوب می‌شدند. سه نفر از این چهارده نفر سمت ریاست داشتند و مسیحیان آن سامان در کارها و مشکلات خود به آنها مراجعه می‌کردند.

این گروه شصت نفری در لباس مردان قبیله بنی کعب به مدینه آمدند و به مسجد پیامبر(ص) وارد شدند. موقعی که آنها وارد مسجد شدند، هنگام نمازشان بود. طبق مراسم خود، ناقوس را نواختند و مشغول نماز شدند. پس از نماز، عاقب و سید، که اولی امیر و رئیس قوم خود محسوب می شد و دیگری سرپرست تشریفات و تنظیم برنامه سفر و مورد اعتماد مسیحیان بود، خدمت پیامبر(ص) رسیدند و با او آغاز سخن کردند. حضرت به آنها پیشنهاد کرد: به آیین اسلام درآیید و در پیشگاه خداوند تسلیم گردید!

عاقب و سید گفتند: ما پیش از تو اسلام آورده و تسلیم خداوند شده ایم. پیامبر(ص) فرمود: «شما چگونه بر آیین حق هستید با اینکه اعمالتان حاکی از این است که تسلیم خداوند نیستید، چه اینکه برای خدا فرزند قائلید و عیسی را پسر خدا می دانید و صلیب را عبادت و پرستش می کنید و گوشت خوک می خورید. تمام این امور مخالف آیین حق است.»

عاقب و سید گفتند: اگر عیسی پسر خدا نیست، پس پدرش که بوده است؟ حضرت فرمود: «آیا شما قبول دارید که هر پسری شباهتی به پدر خود دارد؟» گفتند آری. فرمود: «آیا این طور نیست که خدای ما به هر چیزی احاطه دارد و قیوم است و روزی موجودات با اوست.» گفتند: آری همین طور است. فرمود: «آیا عیسی این اوصاف را داشت؟» گفتند: نه. فرمود: «آیا چنین نیست که عیسی را مادرش مانند سایر کودکان در رحم حمل کرد و بعد همچون مادرهای دیگر، او را به دنیا آورد و عیسی پس از ولادت، چون اطفال دیگر غذا می خورد؟» گفتند: آری چنین بود. فرمود: «پس چگونه عیسی پسر خداست با اینکه هیچ گونه شباهتی به پدرش ندارد؟»

سخن که به اینجا رسید همگی خاموش شدند. در این هنگام هشتاد و چند آیه از اوایل این سوره برای توضیح معارف و برنامه های اسلام نازل گردید.

تفسیر:

در آغاز این سوره نیز به حروف مقطعه برخورد می‌کنیم (الم).

درباره این حروف ابتدای سوره بقره توضیح دادیم که نیاز به تکرار آن نیست.

(آیه ۲) در این آیه می‌فرماید: «معبودی جز خداوند یگانه زنده و پایدار و نگه‌دارنده، نیست» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ).

شرح و تفسیر این آیه در سوره بقره آیه ۲۵۵ گذشت.

(آیه ۳) در این آیه خطاب به پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: خداوندی که «کتاب را به حق بر تو نازل کرد، که با نشانه‌های کتب پیشین، منطبق است؛ و انجیل را...» (نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ).

حق یعنی موضوع ثابت و پابرجایی که باطل به آن راه ندارد.

(آیه ۴) «پیش از آن، برای هدایت مردم فرستاد؛ و (نیز) کتابی که حق را از باطل مشخص می‌سازد، نازل کرد» (مِنْ قَبْلُ هَدَى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ).

و بعد از اتمام حجّت و نزول آیات از سوی خداوند و گواهی فطرت و عقل بر صدق دعوت پیامبران، راهی جز مجازات نیست. از این رو به دنبال بحثی که درباره حقیقت پیامبر (ص) و قرآن مجید گذشت، در این آیه می‌فرماید: «کسانی که به آیات خدا کافر شدند، کیفر شدیدی دارند» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ).

و برای روشن ساختن اینکه توانایی خداوند بر تحقق بخشیدن تهدیداتش جای تردید نیست، می‌افزاید: «و خداوند (برای کیفر بدکاران و کافران لجوج)، توانا و صاحب انتقام است» (وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ).

«عزیز» در لغت به معنی هر چیز مشکل غیرقابل نفوذ و غالب می‌باشد. از این رو زمینی که عبور از آن به سختی انجام می‌گیرد «عزاز» نامیده می‌شود و نیز هر چیزی که بر اثر کمیابی دسترسی به آن مشکل باشد «عزیز» نامیده می‌شود. همچنین افراد نیرومند و توانا که غلبه بر آنها مشکل یا غیرممکن است، عزیز هستند و هر کجا کلمه عزیز بر خدا اطلاق می‌شود به همین معنی است. یعنی هیچ‌کس قادر بر غلبه بر او و شکست او نیست و همه در برابر اراده و مشیت او محکوم‌اند.

(آیه ۵) این آیه تکمیل آیات قبل است. می‌فرماید: «هیچ چیز، در آسمان و زمین، بر خدا مخفی نمی‌ماند» بنابراین، تدبیر آنها بر او مشکل نیست (إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ).

چگونه ممکن است چیزی بر او مخفی بماند در حالی که او در همه جا حاضر و ناظر است و، به حکم اینکه وجودش از هر نظر بی‌پایان و نامحدود است، جایی از او خالی نیست. و به ما از خود ما نزدیک‌تر است. بنابراین، در عین اینکه محل و مکانی ندارد، به همه چیز احاطه دارد. و این احاطه به معنی علم و آگاهی او بر همه چیز است.

(آیه ۶) سپس به گوشه‌ای از علم و قدرت خود که در حقیقت یکی از شاهکارهای عالم آفرینش و از مظاهر بارز علم و قدرت خداست اشاره کرده می‌فرماید: «او کسی است که شما را در رحم (مادران)، آن‌چنان که می‌خواهد تصویر می‌کند» (هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ). آری «معبودی جز خداوند توانا و حکیم، نیست» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

صورت‌بندی انسان در شکم مادر و نقش بر آب زدن در آن محیط تاریک، آن هم نقشهای بدیع و عجیب و پی‌درپی، راستی شگفت‌آور است. به‌خصوص با آن همه تنوعی که از نظر شکل و صورت و جنسیت و انواع استعدادها و صفات و غرایز مختلف وجود دارد. و اگر می‌بینیم معبودی جز او نیست، به‌خاطر همین است که شایسته عبودیت، جز ذات پاک او نمی‌باشد.

شان نزول:

(آیه ۷) از امام باقر(ع) روایت شده است: چند نفر از یهود به اتفاق حی بن اخطب و برادرش، خدمت پیامبر اسلام(ص) آمدند و حروف مقطعه «الم» را دستاویز خود قرار داده گفتند: طبق حساب ابجد، الف مساوی یک و لام مساوی ۳۰ و میم مساوی ۴۰ می‌باشد. به این ترتیب، خبر داده‌ای که دوران بقای امت تو

بیش از هفتاد و یک سال نیست.

پیامبر(ص) برای جلوگیری از سوءاستفاده آنها فرمود: چرا تنها «الم» را محاسبه کرده‌اید، مگر در قرآن «المص» و «الر» و سایر حروف مقطعه نیست. اگر این حروف اشاره به مدت بقای امت من باشد چرا همه را محاسبه نمی‌کنید؟! (در صورتی که منظور از این حروف چیز دیگری است). سپس آیه مورد بحث نازل شد.

تفسیر: محکم و متشابه در قرآن

در آیات پیشین سخن از نزول قرآن به عنوان یکی از دلایل آشکار نبوت پیامبر اسلام(ص) به میان آمده بود، در این آیه یکی از ویژگی‌های قرآن و چگونگی بیان مطلب در این کتاب بزرگ آسمانی آمده است. نخست می‌فرماید: «او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد؛ که قسمتی از آن، آیات محکم [= صریح و روشن] است؛ که اساس این کتاب می‌باشد؛ (و هرگونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، برطرف می‌گردد.) و قسمتی از آن، متشابه است [= آیاتی که به‌خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود؛ ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می‌گردد.]» (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ).

این آیات متشابه محکی است برای آزمایش افراد که عالمان راستین و فتنه‌گران لجوج را از هم جدا می‌سازد. از این رو به دنبال آن می‌فرماید: «اما آنها که در قلوبشان انحراف است)، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند و مردم را گمراه سازند؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند» (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ).^۱

۱. «زیغ» در اصل به معنی انحراف از حالت مستقیم و مایل شدن به یکطرف است. بودن زیغ در قلب، به معنی انحراف اعتقادات از راه راست به راه‌های انحرافی است.

«تأویل» در اصل به معنی بازگشت دادن چیزی است. بنابراین، کاریا سخنی را که به هدف نهایی برسانیم، تأویل نامیده می‌شود.

سپس می‌افزاید: آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی «می‌گویند: ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست» (يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا).

«و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند» و این حقیقت را درک نمی‌کنند (وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ).

از آیه فوق استفاده می‌شود که آیات قرآن بر دو دسته‌اند: مفهوم قسمتی از آیات آن‌چنان روشن است که جای هیچ‌گونه انکار و توجیه و سوءاستفاده در آن نیست، آنها را «محکّمات» گویند. و قسمتی به‌خاطر بالا بودن سطح مطلب و گفت‌وگو دربارهٔ عوالمی که از دسترس ما بیرون است مانند عالم غیب و جهان رستاخیز و صفات خدا، چنان هستند که معنی نهایی و اسرار و کنه حقیقت آنها نیاز به سرمایه خاص علمی دارد که آنها را «متشابهات» گویند.

معمولاً افراد منحرف می‌کوشند این آیات را دستاویز قرار داده و تفسیری برخلاف حق برای آنها درست کنند، تا در میان مردم فتنه‌انگیزی نمایند و آنها را از راه حق گمراه سازند، اما خداوند و راسخان در علم، اسرار این آیات را می‌دانند و برای مردم تشریح می‌کنند.

البته آنها که از نظر علم و دانش در ردیف اولند، همچون پیامبر و ائمه هدی، از همه اسرار آن آگاهند در حالی که دیگران هر یک به اندازه دانش خود از آن چیزی می‌فهمند. همین حقیقت است که مردم، حتی دانشمندان را به دنبال معلّمان الهی، برای درک اسرار قرآن، می‌فرستد.

رهایی از لغزشها

(آیه ۸) از آنجا که آیات متشابه و اسرار نهانی آن ممکن است لغزشگاهی برای افراد گردد و از این امتحان سیه‌روی درآیند، راسخان در علم و اندیشمندان باایمان،

علاوه بر به‌کارگرفتن سرمایه‌های علمی خود، در فهم معنی این آیات به پروردگار خویش پناه می‌برند. این آیه و آیه بعد که از زبان راسخان در علم می‌باشد، روشنگر این حقیقت است. آنها می‌گویند: «پروردگارا، دل‌هایمان را، بعد از آنکه ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان؛ و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بخشنده‌ای» (رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ).

(آیه ۹) و از آنجا که عقیده به معاد و توجه به روز رستاخیز از هر چیز برای کنترل امیال و هوسها مؤثرتر است، راسخان در علم به یاد آن روز می‌افتند می‌گویند: «پروردگارا، تو مردم را برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ زیرا خداوند، از وعده خود تخلف نمی‌کند» ما به تو و رحمت بی‌پایانت، و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم (رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ).

و به این ترتیب، از هوی و هوسها و احساسات افراطی که موجب لغزش می‌گردد، خود را برکنار می‌دارند؛ و می‌توانند آیات خدا را آن‌چنان که هست بفهمند.

(آیه ۱۰) در آیات گذشته وضع مؤمنان و غیرمؤمنان در برابر آیات محکم و متشابه بیان شده بود، در ادامه این بحث از وضع دردناک کافران در روز قیامت پرده بر می‌دارد و عواقب شوم اعمالشان را برای آنها مجسم می‌سازد. می‌فرماید: «ثروتها و فرزندان کسانی که کافر شدند، نمی‌تواند آنان را از (عذاب) خداوند بازدارد؛ (و از کیفر، رهایی بخشد). و آنان خود، آتشگیره دوزخند» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ).

(آیه ۱۱) سپس به یک نمونه روشن از اقوامی که دارای ثروت و نفرت فراوان بودند ولی به هنگام نزول عذاب، این امور نتوانست مانع نابودی آنان گردد اشاره کرده می‌فرماید: عادت آنان در انکار و تحریف حقایق، «همچون عادت آل‌فرعون و کسانی است که پیش از آنها بودند؛ آیات ما را تکذیب کردند، و خداوند آنها را به

(کیفر) گناهانشان گرفت؛ و خداوند، سخت کیفر است» (كَذَّابٍ ءَالٍ فِرْعَوْنَ
وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ
الْعِقَابِ).

شان نزول:

(آیه ۱۲) پس از جنگ بدر و پیروزی مسلمانان، جمعی از یهود گفتند: آن پیامبر
امی که ما وصف او را در کتاب دینی خود (تورات) خوانده‌ایم که در جنگ مغلوب
نمی‌شود، همین پیغمبر است. بعضی دیگر گفتند: عجله نکنید، تا نبرد دیگری واقع
شود. هنگامی که جنگ احد پیش آمد و ظاهراً به شکست مسلمانان پایان یافت،
گفتند: نه، به خدا سوگند، آن پیامبری که در کتاب ما بشارت به آن داده شده، این
نیست. در این هنگام آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد که نتیجه را در پایان کار حساب
کنید؛ و بدانید همگی مغلوب خواهید شد.

تفسیر:

با توجه به شان نزول فوق معلوم می‌شود کفاری که به اموال و ثروتها و فرزندان
مغرور بودند، انتظار شکست اسلام را داشتند. قرآن روی سخن را به پیامبر کرده
می‌فرماید: «به آنها که کافر شدند بگو: (از پیروزی موقت خود در جنگ احد، شاد
نباشید). به زودی مغلوب خواهید شد؛ و (سپس در رستاخیز) به سوی جهنم،
محشور خواهید شد. و چه بد جایگاهی است!» (قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتُّغْلَبُونَ وَ
تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ).

در قرآن مجید اخبار غیبی فراوانی است که از دلایل عظمت و اعجاز قرآن
می‌باشد. و یک نمونه آن آیه فوق است که خداوند، صریحاً به پیامبر خود بشارت
پیروزی بر همه دشمنان را می‌دهد.

طولی نکشید که مضمون آیه تحقق یافت. یهودیان مدینه (بنی قریظه و بنی نضیر)
درهم شکسته شدند و در غزوه خیبر مهم‌ترین مرکز قدرت آنان از هم متلاشی شد. و

مشرکان نیز در فتح مکه، برای همیشه مغلوب گشتند.

شان نزول:

(آیه ۱۳) این آیه گوشه‌ای از ماجرای بدر را بازگو می‌کند. در جنگ بدر تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر بود. ۷۷ نفرشان از مهاجران و ۲۳۶ نفر آنها از انصار بودند. پرچم مهاجران به دست علی (ع) و سعد بن عباده پرچمدار انصار بود. آنان با هفتاد شتر و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر، در این نبرد شرکت کرده بودند. با اینکه سپاه دشمن بیش از هزار نفر با اسلحه و تجهیزات کافی بودند، مسلمانان بر آنها غالب شدند و با پیروزی کامل به مدینه مراجعت کردند.

تفسیر:

این آیه در حقیقت بیان نمونه‌ای است از آنچه در آیات قبل گذشت و به کافران هشدار می‌دهد که به اموال و ثروت و زیادی نفرات مغرور نشوند که سودی به حالشان ندارد. یک شاهد زنده این موضوع جنگ بدر است. می‌فرماید: «در دو گروهی که (در میدان جنگ بدر) با هم روبه‌رو شدند، نشانه (و درس عبرتی) برای شما بود» (قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا).

«یک گروه، در راه خدا نبرد می‌کرد؛ و جمع دیگری که کافر بود» در راه شیطان و بت (فِئَةٌ تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ).

سپس می‌افزاید: «در حالی که آنها (گروه مؤمنان) را با چشم خود، دو برابر آنچه بودند، می‌دیدند» (يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ).

چنانکه در آیه ۴۴ سوره انفال بدان اشاره شده است، خدا می‌خواست پیش از آغاز جنگ تعداد مسلمانان در نظر آنان کم جلوه کند تا با غرور و غفلت وارد جنگ شوند و پس از شروع جنگ، دو برابر جلوه کند. و این خود عاملی برای وحشت و شکست آنها شد. به عکس، خداوند عدد دشمنان را در نظر مسلمانان کم جلوه داد تا بر قدرت و قوت روحیه آنها بیفزاید.

سپس می‌افزاید: «و خداوند، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، با یاری خود، تأیید می‌کند» (وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ).
در پایان آیه می‌فرماید: «در این، عبرتی است برای بینایان» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ).^۱

آنها که چشم بصیرت دارند و حقیقت را آن‌چنان که هست می‌بینند، از این پیروزی همه‌جانبه افراد باایمان درس عبرت می‌گیرند و می‌دانند سرمایه اصلی پیروزی، ایمان است و ایمان.

(آیه ۱۴) در آیات گذشته سخن از کسانی بود که تکیه بر اموال و فرزندان در زندگی دنیا داشتند و به آن مغرور شدند و خود را از خدا بی‌نیاز دانستند، این آیه در حقیقت تکمیلی است بر آن سخن. می‌فرماید: «محبّت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است»؛ تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند (زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ).^۲

در تفسیر آیه آنچه صحیح به نظر می‌رسد این است که زینت‌دهنده خداوند است زیرا اوست که عشق به فرزندان و مال و ثروت را در نهاد آدمی ایجاد کرده تا او را آزمایش کند و در مسیر تکامل و تربیت به پیش ببرد.

ولی «اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادی) است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست» (ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ).

درست است که بدون این وسائل نمی‌توان زندگی کرد، حتی پیمودن راه

۱. «عِبْرَةٌ» در اصل از ماده «عبور» گرفته شده که به معنی گذشتن از حالی به حال دیگر یا از جایی به جای دیگر است. به اشک چشم «عبره» می‌گویند زیرا از چشم عبور می‌کند. به کلمات که از زبانها و گوشها می‌گذرد نیز «عبارت» می‌گویند. عبرت گرفتن از حوادث نیز به خاطر آن گفته می‌شود که انسان از آنچه می‌گذرد و از حقایقی در پشت سر آن آگاه می‌شود.

۲. «شهووات» جمع «شهوة»، به معنی علاقه شدید به چیزی است ولی در آیه بالا «شهووات» به معنی مشتتهات (اشیای مورد علاقه) به کار رفته است.

معنویت و سعادت نیز بدون وسائل مادی غیرممکن است، اما استفاده کردن از در این مسیر، مطلبی است و دلبستگی فوق‌العاده و پرستش آنها و هدف نهایی بودن مطلب دیگر - دقت کنید.

(آیه ۱۵) با توجه به آنچه در آیه قبل درباره اشیاى مورد علاقه انسان در زندگی مادی دنیا آمده بود، در اینجا در یک مقایسه به مواهب خداوند در جهان آخرت و قوس صعودی تکامل انسان اشاره کرده می‌فرماید: «بگو: آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این (سرمایه‌های مادی)، بهتر است؟» (قُلْ أَوْ نَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ). سپس به شرح آن پرداخته می‌افزاید: «برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کرده‌اند، (و از این سرمایه‌ها، در راه مشروع و حق و عدالت، استفاده می‌کنند)، در نزد پروردگارشان (در جهان دیگر)، باغهایی است که نهرها از پای درختانش می‌گذرد؛ همیشه در آن خواهند بود؛ و همسرانی پاکیزه، و خوشنودی خداوند (نصیب آنهاست). و خدا به (امور) بندگان، بیناست» (لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ).

قرآن مجید در این آیه به افراد باایمان اعلام می‌کند که اگر به زندگی حلال دنیا قناعت کنند و از لذات نامشروع و هوسهای سرکش و ظلم و ستم به دیگران پرهیزند، خداوند لذاتی برتر و بالاتر در جهت مادی و معنوی، که از هرگونه عیب و نقص پاک و پاکیزه است، نصیبشان خواهد کرد.

(آیه ۱۶) در این آیه به معرفی بندگان پرهیزگار که در آیه قبل به آن اشاره شده بود پرداخته و شش صفت ممتاز برای آنها برمی‌شمرد:

۱. آنان با تمام دل و جان متوجه پروردگار خویشند و ایمان، قلب آنها را روشن ساخته و به همین دلیل، در برابر اعمال خویش احساس مسئولیت می‌کنند. می‌فرماید: «همان کسانی که می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم؛ پس گناهان ما را بیامرز، و ما را از عذاب آتش، نگاه‌دار» (الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ).

(آیه ۱۷) ۲. «همانها که (در برابر مشکلات، و در مسیر اطاعت و ترک گناه،) استقامت می‌ورزند» (الصَّابِرِينَ).

۳. «راستگو هستند» (وَالصَّادِقِينَ).

و آنچه در باطن به آن معتقدند، در ظاهر به آن عمل می‌کنند و از نفاق و دروغ و تقلب و خیانت به‌دورند.

۴. در برابر خدا «خضوع می‌کنند» (وَالْقَانِتِينَ).

و در طریق بندگی و عبودیت خدا بر این کار مداومت دارند.

۵. «و (در راه او) انفاق می‌کنند» (وَالْمُنْفِقِينَ).

نه تنها از اموال بلکه از تمام مواهب مادی و معنوی که در اختیار دارند، به نیازمندان می‌بخشند.

۶. «و در سحرگاهان، استغفار می‌نماید» (وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ).

در آن هنگام که چشمهای غافلان و بی‌خبران در خواب است و غوغاهای جهان مادی فرونشسته. به‌همین دلیل، حالت حضور قلب و توجه خاص به ارزش‌های اصیل، در دل مردان خدا زنده می‌شود. به‌پا می‌خیزند و در پیشگاه باعظمتش سجده می‌کنند و از گناهان خود آمرزش می‌طلبند و محو انوار جلال کبریایی او می‌شوند.

در حدیثی امام صادق (ع) در تفسیر این آیه فرمود: «هرکس در نماز وتر (آخرین رکعت نماز شب)، هفتاد بار بگوید: اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ، و تا یک‌سال این عمل را ادامه دهد، خداوند او را از استغفارکنندگان در سحر قرار می‌دهد و او را مشمول عفو و رحمت خود می‌سازد.»

(آیه ۱۸) به دنبال بحثی که درباره مؤمنان راستین در آیات قبل آمده بود، در این آیه به گوشه‌ای از دلایل توحید و خداشناسی و بیان روشنی این راه پرداخته می‌گردد: «خداوند، (با ایجاد نظام واحد جهان هستی)، گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست» (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

«و فرشتگان و صاحبان دانش، (هرکدام به‌گونه‌ای بر این مطلب)، گواهی

می دهند» (وَالْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ).

«در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد» که این عدالت نیز، نشانه بارز وجود اوست (قَائِمًا بِالْقِسْطِ).

با این اوصاف که گفته شد، «معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است» (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

بنابراین، شما هم با خداوند و فرشتگان و دانشمندان هم صدا شوید و نغمه توحید سر دهید.

این آیه از آیاتی است که همواره مورد توجه رسول اکرم (ص) بوده و در مواقع مختلف آن را تلاوت می فرمود. زبیر بن عوام می گوید: شب عرفه در خدمت رسول خدا (ص) بودم، شنیدم که مکرر این آیه را می خواند.

روح دین همان تسلیم در برابر حق است

(آیه ۱۹) بعد از بیان یگانگی معبود، به یگانگی دین پرداخته می فرماید: «دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است» (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ).

یعنی آیین حقیقی در پیشگاه خدا همان تسلیم در برابر فرمان اوست. در واقع، روح دین در هر عصر و زمان، جز تسلیم در برابر حق نبوده و نخواهد بود.

سپس به بیان سرچشمه اختلافات مذهبی که علی رغم وحدت حقیقی دین الهی به وجود آمده می پردازد. می فرماید: «و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود» (وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْضًا بَيْنَهُمْ).

بنابراین، ظهور اختلاف اولاً بعد از علم و آگاهی بود و ثانیاً انگیزه ای جز طغیان و ظلم و حسد نداشت.

مثلاً پیامبر اسلام (ص)، علاوه بر معجزات آشکار از جمله قرآن مجید و دلائل

روشنی که در متن این آیین آمده، اوصاف و مشخصاتش در کتب آسمانی پیشین که بخشهایی از آن در دست یهود و نصاری وجود داشت، بیان شده بود. به همین دلیل، دانشمندانشان قبل از ظهور او، بشارت ظهورش را با شوق و تأکید فراوان می دادند اما همین که مبعوث شد، چون منافع خود را در خطر می دیدند، از روی طغیان و ظلم و حسد، همه را نادیده گرفتند. از این رو در پایان آیه سرنوشت آنها و امثال آنها را بیان کرده می گوید: «و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است» (وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

آری کسانی که آیات الهی را بازیچه هوسهای خود قرار دهند، نتیجه کارشان را در دنیا و آخرت می بینند.

منظور از «آیات الله» آیات الهی و براهین او و کتابهای آسمانی است. حتی ممکن است آیات تکوینی الهی را در عالم هستی شامل شود.

(آیه ۲۰) به دنبال بیان سرچشمه اختلافات دینی، به گوشه ای از این اختلاف که همان بحث و جدال یهود و نصاری با پیامبر اسلام (ص) بود، اشاره می کند می فرماید: «اگر با تو، به گفت و گو و ستیز برخیزند (با آنها مجادله نکن؛ و) بگو: من و پیروانم، در برابر خداوند (و فرمان او)، تسلیم شده ایم» (فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَّمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ).

خداوند در این آیه به پیامبرش دستور می دهد که از بحث و مجادله با آنها دوری کن، «و به آنها که اهل کتاب هستند [= (یهود و نصاری) و بی سوادان [= مشرکان] بگو: آیا شما هم تسلیم شده اید؟» (وَ قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَّمْتُمْ).

«اگر (در برابر فرمان و منطق حق)، تسلیم شوند، هدایت می یابند؛ و اگر سرپیچی کنند، (نگران مباش؛ زیرا) بر تو، تنها ابلاغ (رسالت) است» (فَإِنْ أَسَلَّمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ).

بدیهی است منظور تسلیم زبانی و ادعایی نیست، بلکه منظور تسلیم حقیقی و

عملی در برابر حق است.

در پایان آیه می‌فرماید: «و خدا نسبت به (اعمال و عقاید) بندگان، بیناست»
(وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ).

از این آیه به خوبی روشن می‌شود که روش پیامبر (ص) هرگز تحمیل فکر و عقیده نبوده است، بلکه کوشش و مجاهدت داشته که حقایق بر مردم روشن شود و سپس آنان را به حال خود وا می‌گذاشته که خودشان تصمیم لازم را در پیروی از حق بگیرند.

(آیه ۲۱) در تعقیب آیه قبل که به‌طور ضمنی نشان می‌داد یهود و نصاری و مشرکانی که با پیامبر اسلام (ص) به گفت‌وگو و ستیز برخاسته بودند تسلیم حق نبودند، در این آیه به بعضی از نشانه‌های این مسأله اشاره می‌کند می‌فرماید: «کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند، و (نیز) مردمی را که امر به عدالت می‌کنند به قتل می‌رسانند، به کیفر دردناک (الهی) بشارت ده!»
(إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

در این آیه به سه گناه بزرگ اشاره شده که ثابت می‌کند آنها تسلیم فرمان حق نیستند، بلکه صدای حق‌گویان را در گلو خفه می‌کنند.

(آیه ۲۲) در آیه قبل به یک کیفر آنها (عذاب الیم) اشاره شد، در این آیه به دو کیفر دیگر آنها اشاره می‌کند می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که اعمال (نیکشان، به‌خاطر این گناهان بزرگ،) در دنیا و آخرت تباه شده» (أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

دیگر اینکه آنها در برابر مجازاتهای سخت الهی، «یاور و مددکار (و شفاعت‌کننده‌ای) ندارند» (وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

شان نزول:

(آیه ۲۳) از ابن عباس نقل شده که در عصر پیامبر (ص) زن و مردی از یهود

مرتکب زناى محصنه شدند. با اینکه در تورات دستور مجازات سنگباران درباره این چنین اشخاص داده شده بود، چون آنها از طبقه اشراف بودند، بزرگان یهود از اجرای این دستور در مورد آنها سر باز زدند و پیشنهاد شد که به پیامبر اسلام (ص) مراجعه کرده داوری طلبند.

حضرت فرمود: همین تورات فعلی میان من و شما داوری می‌کند. پذیرفتند. پیامبر (ص) دستور داد قسمتی از تورات را که آیه «رَجْم» (سنگباران) در آن بود، پیش روی دانشمند یهود، ابن صوریاء بگذارند. وی که قبلاً از جریان آگاه شده بود، هنگامی که به این آیه رسید دست روی آن گذاشت و جمله‌های بعد را خواند. عبدالله بن سلام که نخست از دانشمندان یهود بود و سپس اسلام اختیار کرده بود، متوجه پرده‌پوشی ابن صوریاء شد، برخاست و دست او را از روی این جمله برداشت و آن را از متن تورات قرائت کرد. سپس پیامبر (ص) دستور داد مجازات مزبور طبق آیین آنها در مورد این دو مجرم اجرا شود. جمعی از یهود خشمناک شدند و این آیه درباره وضع آنها نازل گردید.

تفسیر:

به دنبال آیات گذشته که از محاجه و گفت‌وگوهای لجوجانه گروهی از اهل کتاب سخن به میان آورد، در اینجا روشن می‌سازد که آنها تسلیم پیشنهادهای منطقی نبودند و انگیزه‌های این عمل و نتایج آن را نیز بازگو می‌کند. می‌فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها داوری کند، سپس گروهی از آنان، (با علم و آگاهی)، روی می‌گردانند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند» (الْم تَرِ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ).

از جمله «أوتوا نصيباً من الكتاب» بر می‌آید که تورات و انجیل که در دست یهود و نصاری در آن عصر بود، تنها قسمتی از آن بود و احتمالاً قسمت بیش‌تر از این دو

کتاب آسمانی از میان رفته یا تحریف شده بود.

آری آنها به همان حکم موجود در کتاب مذهبی خویش نیز گردن نهادند و، با بهانه‌جویی و مطالب بی‌اساس، از اجرای حدود الهی سرپیچی کردند.

(آیه ۲۴) در این آیه دلیل مخالفت آنها را شرح می‌دهد که آنها بر اساس یک فکر باطل، معتقد بودند از نژاد ممتازی هستند - همان‌گونه که امروز نیز چنین فکر می‌کنند - به همین دلیل، برای خود مصونیتی در مقابل مجازات الهی قائل بودند. از این رو قرآن می‌گوید: «این عمل آنها، به خاطر آن است که می‌گفتند: آتش (دوزخ)، جز چند روزی به ما نمی‌رسد» و کیفر ما، به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم، بسیار محدود است (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ).

سپس می‌افزاید: «این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند)، آنها را در دینشان مغرور ساخت و گرفتار انواع گناهان شدند» (وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

(آیه ۲۵) در این آیه بر این ادعاهای واهی خط بطلان می‌کشد می‌گوید: «پس چگونه خواهند بود هنگامی که آنها را برای روزی که شکی در آن نیست [= روز رستاخیز] جمع کنیم، و به هر کس، آنچه (از اعمال برای خود) فراهم کرده، به‌طور کامل داده شود؟ و به آنها ستم نخواهد شد» زیرا محصول اعمال خود را می‌چینند (فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

آری در آن روز همه در دادگاه عدل الهی حاضر خواهند شد، و هر کس نتیجه اعمال خود را می‌بیند و آن روز است که می‌فهمند هیچ امتیازی بر دیگران ندارند.

شان نزول:

(آیه ۲۶) هنگامی که پیامبر اکرم (ص) مکه را فتح نمود، به مسلمانان نوید داد که به‌زودی کشور ایران و روم نیز زیر پرچم اسلام قرار خواهد گرفت. منافقان که دل‌پایشان به نور ایمان روشن نشده بود و روح اسلام را درک نکرده بودند، این

مطلب را اغراق آمیز تلقی کرده و با تعجب گفتند: محمد به مدینه و مکه قانع نیست و طمع در فتح ایران و روم دارد. در این هنگام آیه نازل شد.

تفسیر: همه چیز به دست اوست

در آیات قبل سخن از امتیازاتی بود که اهل کتاب (یهود و نصاری) برای خود قائل بودند و خود را از خاصان خداوند می پنداشتند، در این آیه و آیه بعد خداوند ادعای باطل آنان را با این بیان جالب رد می کند می فرماید: «بگو: بارالها، ای مالک حکومتها، به هر کس بخواهی، حکومت می بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می گیری» (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ).

«هر کس را بخواهی، عزت می دهی، و هر که را بخواهی خوار می کنی» (وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ).

و در یک جمله، «تمام خوبیها به دست توست؛ تو به هر چیزی قادری» (بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

ناگفته پیداست که منظور از اراده و مشیت الهی در این آیه این نیست که بدون حساب و بی دلیل چیزی را به کسی می بخشی یا از او می گیری، بلکه مشیت او از روی حکمت و مراعات نظام و مصلحت و حکمت جهان آفرینش و عالم انسانیت است. گاه حکومتها به خاطر شایستگی هاست و گاه حکومت ظالمان هماهنگ ناشایستگی آنهاست.

خلاصه اینکه خواست خداوند همان است که در عالم اسباب آفریده، تا چگونه ما از عالم اسباب استفاده کنیم.

(آیه ۲۷) در این آیه برای تکمیل معنی فوق و نشان دادن حاکمیت خداوند بر تمام عالم هستی، می افزاید: «شب را در روز داخل می کنی، و روز را در شب؛ و زنده را از مرده بیرون می آوری، و مرده را از زنده؛ و به هر کس بخواهی، بدون حساب، روزی می بخشی» (تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ

مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).
هر یک از اینها نشانه بارزی از قدرت مطلقه اوست.

«ولوج» در لغت به معنی دخول است. منظور از دخول شب در روز و روز در شب، همان تغییر محسوسی است که در شب و روز در طول سال مشاهده می‌کنیم. این تغییر بر اثر انحراف محور کره زمین نسبت به مدار آن - که کمی بیش از ۲۳ درجه است - و تفاوت زاویه تابش خورشید می‌باشد. تدریجی بودن تغییر شب و روز، آثار سودمندی در زندگانی انسان و موجودات کره زمین دارد زیرا پرورش گیاهان و بسیاری از جانداران در پرتو نور و حرارت تدریجی خورشید صورت می‌گیرد.

منظور از بیرون آوردن زنده از مرده، همان پیدایش حیات از موجودات بی‌جان است زیرا می‌دانیم آن روز که زمین آماده پذیرش حیات شد، موجودات زنده از مواد بی‌جان به وجود آمدند. از این گذشته، دائماً در بدن ما و همه موجودات زنده عالم، مواد بی‌جان جزو سلولها شده، به موجودات زنده مبدل می‌گردند. پیدایش مردگان از موجودات زنده نیز، دائماً در مقابل چشم ما مجسم است.

پیوند با بیگانگان ممنوع

(آیه ۲۸) در آیات گذشته سخن از این بود که عزت و ذلت و تمام خیرات به دست خداست، به همین مناسبت در این آیه مؤمنان را از دوستی با کافران نهی می‌کند. می‌فرماید: «افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند» (لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ).

«و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد» و پیوند او به کلی از خدا گسسته می‌شود (وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ).

این آیه در واقع یک درس مهم سیاسی - اجتماعی به مسلمانان می‌دهد که هرگز بیگانگان را به عنوان دوست و حامی و یار و یاور نپذیرند.

سپس به عنوان یک استثنا از این قانون کلی می‌فرماید: «مگر اینکه از آنها

بپرهیزید» و به خاطر هدفهای مهم‌تری تقیه کنید (إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقِيَةً). همان تقیه‌ای که برای حفظ نیروها و جلوگیری از هدر رفتن قوا و امکانات و سرانجام پیروزی بر دشمن است.

مسأله تقیه در جای خود یک حکم قاطع عقلی و موافق فطرت انسانی است. در پایان آیه به همه مسلمانان هشدار داده می‌فرماید: «خداوند شما را از (نافرمانی) خود، برحذر می‌دارد؛ و بازگشت (شما) به سوی خداست» (وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ). دو جمله فوق بر مسأله تحریم دوستی با دشمنان خدا تأکید می‌کند. از یکسو می‌گوید از مجازات و خشم و غضب خداوند بپرهیزید. از سوی دیگر می‌فرماید: اگر مخالفت کنید، بازگشت شما به سوی اوست و نتیجه اعمال خود را خواهید گرفت.

(آیه ۲۹) در آیه قبل دوستی و همکاری با کافران و دشمنان خدا مورد نهی واقع شده، در این آیه به کسانی که ممکن است از حکم تقیه سوءاستفاده کنند هشدار داده می‌فرماید: «بگو: اگر آنچه را در سینه‌های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آن را می‌داند» (قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ). نه تنها اسرار درون شما را می‌داند، بلکه «از آنچه در آسمانها و زمین است، آگاه می‌باشد؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست» (وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

(آیه ۳۰) این آیه تکمیلی است بر آنچه در آیه قبل آمد و از حضور اعمال نیک و بد در قیامت پرده بر می‌دارد. می‌فرماید: به یاد آورید «روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می‌بیند؛ و آرزو می‌کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد» (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا وَ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا).

در پایان آیه برای تأکید بیش‌تر می‌فرماید: «خداوند شما را از (نافرمانی) خودش، برحذر می‌دارد؛ و (در عین حال)، خدا نسبت به همه بندگان، مهربان است» (وَ

يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ).

در واقع این جمله معجونی از بیم و امید است. از یک سو اعلام خطر می‌کند و هشدار می‌دهد، از سوی دیگر بندگان را به لطفش امیدوار می‌سازد؛ تا تعادلی میان خوف و رجا که عامل تربیت انسان است برقرار شود.

شأن نزول:

(آیه ۳۱) جمعی در حضور پیامبر (ص) ادّعی محبت پروردگار کردند در حالی که عمل به برنامه‌های الهی در آنها کم‌تر دیده می‌شد. این آیه و آیه بعد نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر: محبت واقعی

این آیه مفهوم دوستی واقعی را تبیین می‌کند. می‌فرماید: «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید؛ تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است» (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). یعنی محبت یک علاقه قلبی ضعیف و خالی از هرگونه اثر نیست، بلکه باید آثار آن در عمل انسان منعکس باشد.

این آیه نه تنها به مدّعیان محبت پروردگار در عصر پیامبر (ص) پاسخ می‌گوید، بلکه یک اصل کلی در منطق اسلام برای همه اعصار و قرون است. آنها که شب و روز دم از عشق پروردگار یا عشق و محبت پیشوایان اسلام و مجاهدان راه خدا و صالحان و نیکان می‌زنند، اما در عمل کم‌ترین شباهتی به آنها ندارند، مدّعیان دروغینی بیش نیستند.

(آیه ۳۲) در این آیه بحث آیه قبل را ادامه داده می‌فرماید: «بگو: از خدا و فرستاده (او)، اطاعت کنید» (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ).

بنابراین، چون شما مدّعی محبت او هستید، باید با اطاعت از فرمان او و

پیامبرش این محبت را عملاً اثبات کنید.

سپس می‌افزاید: «و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی‌دارد» (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ).

سرپیچی آنها نشان می‌دهد که محبت خدا را ندارند. بنابراین، خدا هم آنها را دوست ندارد زیرا محبت یک‌طرفه بی‌معنی است.

(آیه ۳۳) این آیه سرآغازی است برای بیان سرگذشت مریم و اشاره‌ای به مقامات اجداد او و نمونه‌بارزی است از محبت واقعی به پروردگار و ظهور آثار این محبت در عمل که در آیات گذشته به آن اشاره شده بود. می‌فرماید: «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد» (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَّآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ).

«اصطفی» از ماده «صَفَوُ» به معنی خالص شدن چیزی است و صَفْوَةٌ به معنی خالص هر چیزی است. بنابراین، اصطفاء به معنی برگزیدن قسمت خالص چیزی است.

ممکن است این گزینش، تکوینی باشد و یا تشریحی. به این معنی که خداوند آفرینش آنها را از آغاز آفرینش ممتازی قرار داد، هر چند با داشتن آفرینش ممتاز با اراده و اختیار خود راه حق را پیمودند، سپس به خاطر اطاعت فرمان خدا و کوشش در راه هدایت انسانها، امتیازات جدیدی کسب کردند که با امتیاز ذاتی آنها آمیخته شد و به صورت انسانهایی برگزیده درآمدند.

(آیه ۳۴) در این آیه می‌افزاید: «آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت)، بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند» (ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ).

این برگزیدگان الهی، از نظر اسلام، پاکی، تقوا و مجاهده برای راهنمایی بشر، همانند یکدیگر بودند.

در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند، شنوا و داناست» و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد (وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

در آیات فوق، علاوه بر آدم، به تمام پیامبران اولوالعزم اشاره شده است. نام نوح صریحاً آمده و آل ابراهیم، هم خود او، هم موسی و عیسی و پیامبر اسلام (ص) را شامل می‌شود.

(آیه ۳۵) به دنبال اشاره به عظمت آل عمران که در آیات قبل آمده بود، در اینجا سخن از عمران و دخترش مریم به میان می‌آورد و چگونگی تولد و پرورش و بعضی از حوادث مهم زندگی این بانوی بزرگ را بیان می‌کند.

از بعضی روایات استفاده می‌شود که خداوند به عمران وحی فرستاده بود که پسری به او خواهد داد که به‌عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل فرستاده می‌شود. او این جریان را با همسر خود «حَنَه» در میان گذاشت. به‌همین خاطر هنگامی که او باردار شد، تصوّر کرد فرزند مزبور همان است که در رحم دارد، بی‌خبر از اینکه کسی که در رحم اوست مادر آن فرزند (مریم) می‌باشد. به‌همین دلیل، نذر کرد که پسر را خدمتگزار خانه خدا، بیت‌المقدس نماید، اما هنگام تولد مشاهده کرد که دختر است.

آیه می‌فرماید: به‌یاد آورید «هنگامی را که همسر عمران گفت: خداوندا! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که محزّر (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد. از من بپذیر، که تو شنوا و دانایی» (إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

(آیه ۳۶) سپس می‌افزاید: «ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت،) گفت: خداوندا! من او را دختر آوردم» (فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى).

«ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود آگاه‌تر بود» (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ). سپس افزود: «و پسر، همانند دختر نیست» دختر نمی‌تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد (وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى).

دختر پس از بلوغ، عادت ماهانه دارد و نمی‌تواند در مسجد بماند. به‌علاوه نیروی جسمی دختر با پسر یکسان نیست و نیز مسائل مربوط به حجاب و بارداری

و وضع حمل، ادامه این خدمت را برای دختر مشکل می‌سازد. از این رو همیشه پسران را نذر می‌کردند.

سپس افزود: «من او را مریم نام گذاردم؛ و او و فرزندانش را از (وسوسه‌های) شیطان رانده‌شده، در پناه تو قرار می‌دهم» (وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ).

«مریم» در لغت به معنی زن عبادت‌کار و خدمتگزار است. از آنجا که این نامگذاری به وسیله مادرش انجام شد، نهایت عشق و علاقه این مادر با ایمان را برای وقف فرزندش در مسیر بندگی و عبادت خدا نشان می‌دهد.

(آیه ۳۷) این آیه ادامه بحث آیه قبل درباره سرگذشت مریم است. می‌فرماید: «خداوند، او [= مریم] را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته‌ای، (نهال وجود) او را رویانید» و پرورش داد (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا). تعبیر به «انبتها» از ماده «انبات»، به معنی رویانیدن در مورد پرورش مریم، اشاره به جنبه‌های تکامل معنوی، روحانی و اخلاقی مریم است.

جمله اخیر اشاره به این نکته لطیف دارد که کار خداوند، انبات (رویانیدن) است. یعنی همان‌گونه که در درون بذر گلها و گیاهان استعدادهایی نهفته است، در درون وجود آدمی و اعماق روح و فطرت او نیز همه‌گونه استعدادهای عالی نهفته شده که اگر انسان خود را تحت تربیت مربیان الهی که باغبانان باغستان جهان انسانیت‌اند قرار دهد، به سرعت پرورش می‌یابد و آن استعدادهای خداداد آشکار می‌شود.

سپس می‌افزاید: «و (خداوند)، کفالت او را به زکریا سپرد» (وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا). هر چه بر سنّ مریم افزوده می‌شد، آثار عظمت و جلال در وی نمایان‌تر می‌گشت و به جایی رسید که قرآن در ادامه این آیه درباره او می‌گوید: «هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آنجا می‌دید» (كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا).

«محراب» محل ویژه‌ای است که در معبد برای امام آن معبد یا افراد خاصی در

نظر گرفته می شود.

زکریّا از روی تعجب، روزی «از او پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟»
(قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا).

«گفت: این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد» (قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).
از روایات متعددی استفاده می شود که آن غذا یک نوع میوه بهشتی بوده که، در غیر فصل، در کنار محراب مریم، به فرمان پروردگار، حاضر می شده است. و این موضوع جای تعجب نیست که خدا از بنده پرهیزگارش این چنین پذیرایی کند.
(آیه ۳۸) از این به بعد گوشه‌ای از زندگی پیامبر الهی، زکریّا را در ارتباط با داستان مریم بیان می کند.

همسر زکریّا و مادر مریم خواهر یکدیگر بودند و اتفاقاً هر دو در آغاز، نازا بودند. با اینکه سالیان درازی از عمر زکریّا و همسرش گذشته و از نظر معیارهای طبیعی بسیار بعید به نظر می رسید که صاحب فرزندی شود، با ایمان به قدرت پروردگار و مشاهده وجود میوه‌های تازه در غیر فصل، قلب او لبریز از امید گشت که شاید در فصل پیری، میوه فرزندی بر شاخسار وجودش آشکار شود. به همین دلیل، هنگامی که مشغول نیایش بود، از خداوند تقاضای فرزند کرد. آیه می گوید: «در آنجا بود که زکریّا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم)، پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: خداوند! از طرف خود، فرزند پاکیزه‌ای (نیز) به من عطا فرما، که تو دعا را می شنوی» (هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ).

(آیه ۳۹) «و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: خدا تو را به یحیی بشارت می دهد؛ (کسی) که کلمه خدا [= مسیح] را تصدیق می کند؛ و رهبر خواهد بود؛ و از هوسهای سرکش برکنار، و پیامبری از صالحان است» (فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنْ

الصَّالِحِينَ).

نه تنها خداوند اجابت دعای او را به وسیله فرشتگان خبر داد، بلکه پنج وصف از اوصاف این فرزند پاکیزه را بیان داشت.

(آیه ۴۰) زکریا از شنیدن این بشارت، غرق شادی و سرور شد و در عین حال نتوانست شگفتی خود را از چنین موضوعی پنهان کند. «او عرض کرد: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که پیری به سراغ من آمده، و همسرم نازاست» (قَالَ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ).

در پاسخ «فرمود: بدین‌گونه خداوند هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد» (قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ).

و با این پاسخ کوتاه که تکیه بر نفوذ اراده و مشیت الهی داشت، زکریا قانع شد. (آیه ۴۱) در اینجا زکریا تقاضای نشانه‌ای بر این بشارت می‌کند، تا قلبش ملامت از اطمینان شود. «عرض کرد: پروردگارا! نشانه‌ای برای من قرار ده» (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً).

خداوند «گفت: نشانه تو آن است که سه روز، جز با اشاره و رمز، با مردم سخن نخواهی گفت» و زبان تو، بدون هیچ علت ظاهری، برای گفت‌وگو با مردم از کار می‌افتد (قَالَ عَايَتِكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا).

«پروردگار خود را (به شکرانه این نعمت بزرگ،) بسیار یاد کن؛ و به هنگام صبح و شام، او را تسبیح بگو» (وَادْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ).

واژه «عشی» به ساعات آخر روز و «ابکار» به ساعات آغاز روز گفته می‌شود. خداوند درخواست زکریا را پذیرفت و سه شبانه روز زبان او، بدون هیچ عامل طبیعی، از سخن گفتن با مردم باز ماند، در حالی که به ذکر خدا مترنم بود.

این وضع عجیب نشانه‌ای از قدرت پروردگار بر همه چیز بود. خدایی که می‌تواند زبان بسته را به هنگام ذکرش بگشاید، قادر است از رحم عقیق، فرزندی بایمان که مظهر یاد پروردگار باشد به وجود آورد.

(آیه ۴۲) قرآن بار دیگر به داستان مریم بازمی‌گردد و از دوران شکوفایی او سخن می‌گوید و مقامات والای او را بر می‌شمرد. نخست از گفت‌وگوی فرشتگان با مریم بحث می‌کند. می‌فرماید: «و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری داده است» (وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَيْكِ عَلَي نِسَاءِ الْعَالَمِينَ)^۱.

و این برگزیدگی و برتری مریم بر تمام زنان جهان، به خاطر تقوا و ایمان و عبادت او بود. آری او برگزیده شده تا پیامبری همچون عیسی‌ای مسیح به دنیا آورد. این آیه گواه بر این است که مریم بزرگ‌ترین شخصیت زن در جهان خود بوده است.

(آیه ۴۳) در این آیه سخن از خطاب دیگری از فرشتگان به مریم است. می‌گویند: «ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده به جا آور؛ و با رکوع‌کنندگان، رکوع کن» (يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ).

(آیه ۴۴) این آیه خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌کند می‌گوید: «این، (بیان سرگذشت مریم و زکریا) از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم» (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ).

زیرا این داستانها به این صورت (صحیح و خالی از هرگونه خرافه)، در هیچ‌یک از کتب پیشین - که تحریف یافته است - وجود ندارد و سند آن، وحی آسمانی، قرآن است.

سپس به گوشه دیگری از داستان مریم اشاره می‌کند می‌گوید: «و تو در آن هنگام که قلمهای خود را (برای قرعه‌کشی) به آب می‌افکندند، تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شود، و (نیز) به هنگامی که (دانشمندان بنی‌اسرائیل،

۱. منظور از پاکی مریم، پاکی از عادت ماهیانه است که به او اجازه می‌داد همواره خدمت بیت‌المقدس کند و یا پاکی از هرگونه آلودگی اخلاقی و معنوی و گناه.

برای کسب افتخار سرپرستی او،) با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی؛ و همه اینها، از راه وحی به تو گفته شد (وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ).

از این آیه و آیاتی که در سوره صافات درباره یونس آمده، استفاده می شود که برای حل مشکل یا مشاجره و نزاع و هنگامی که کار به بن بست کامل می رسد و هیچ راهی برای پایان دادن به نزاع یافت نمی شود، می توان از قرعه استمداد جست.

(آیه ۴۵) از این آیه به بعد به بخش دیگری از زندگی مریم یعنی جریان تولد فرزندش حضرت مسیح می پردازد. می فرماید: به یاد آورید «هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای [= وجود با عظمتی] از طرف خودش بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی پسر مریم است» (إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ).

«در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود؛ و از مقرّبان (الهی) است» (وَ جِئَهَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

(آیه ۴۶) در این آیه به یکی از فضایل و معجزات حضرت مسیح (ع) اشاره می کند می گوید: «و با مردم، در گاهواره و در حالت کهولت (و میانسال شدن) سخن خواهد گفت؛ و از شایستگان است» (وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ).

جمله «فی المهد و کهلًا»، ممکن است اشاره به این باشد که او در گاهواره همان گونه سخن می گفت که در موقع رسیدن به کمال عمر سخنانی سنجیده و پرمحتوا و حساب شده، نه سخنانی کودکانه.

(آیه ۴۷) در این آیه نیز داستان مریم ادامه می یابد. او هنگامی که بشارت تولد عیسی (ع) را شنید، «گفت: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است» و هرگز همسری نداشته ام (قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ).

خداوند به این شگفتی مریم پایان داد «فرمود: خداوند، این گونه هر چه را

بخواهد می آفریند» (قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ).

سپس برای تکمیل این سخن می فرماید: «هنگامی که چیزی را مقرر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می گوید: موجود باش! آن نیز فوراً موجود می شود» (إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

(آیه ۴۸) به دنبال صفات چهارگانه‌ای که در آیات قبل برای حضرت مسیح بیان شده بود (صاحب شخصیت بودن در دنیا و آخرت، از مقربان بودن، سخن گفتن در گاهواره و از شایستگان بودن)، به دو وصف دیگر آن پیامبر بزرگ اشاره می کند. می فرماید: «و (خداوند) به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل، می آموزد» (وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرِيَةَ وَالْإِنْجِيلَ).

نخست به تعلیم کتاب و حکمت و دانش به طور کلی اشاره می کند و بعد دو مصداق روشن آن یعنی تورات و انجیل را بیان می نماید.

(آیه ۴۹) به دنبال آیه قبل که سخن از علم و دانش و کتاب آسمانی حضرت مسیح بود، در این آیه به معجزات متعدد او اشاره کرده می فرماید: «و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل» قرار داده (وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ).

سپس می افزاید: او مأمور بود به آنها بگوید: «من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام» (أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ).
نه یک نشانه بلکه نشانه‌های متعدد.

«من از گل، چیزی به شکل پرنده می سازم؛ سپس در آن می دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می گردد» (أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ).

سپس به بیان دومین معجزه یعنی درمان بیماریهای صعب‌العلاج یا غیرقابل علاج از طریق عادی پرداخته می گوید: «و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص [= پیسی] را بهبودی می بخشم» (وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ).

بدون شک، این موضوعات - به خصوص برای پزشکان و دانشمندان آن زمان -

معجزات غیرقابل انکاری بوده است.

در سومین مرحله به معجزه دیگری اشاره می‌کند می‌گوید: «و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم» (وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ).

چیزی که در هر عصر و زمانی جزء معجزات و کارهای خارق‌العاده است.

و در مرحله چهارم، موضوع خبردادن از اسرار نهانی مردم را مطرح می‌کند زیرا هرکس معمولاً در زندگی فردی و شخصی خود اسراری دارد که دیگران از آن آگاه نیستند. مسیح می‌گوید: «و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم» (وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ).

و در پایان آیه به تمام این چهار معجزه اشاره کرده می‌گوید: «مسلماً در اینها، نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید» و در جست‌وجوی حقیقت باشید (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

از مفاد آیه فوق و آیات مشابه آن استفاده می‌شود که فرستادگان و اولیای خدا - به اذن او - می‌توانند، به هنگام لزوم، در جهان تکوین و آفرینش تصرف کنند و، بر خلاف عادت و جریان طبیعی، حوادثی به وجود آورند. و این چیزی است بالاتر از ولایت تشریحی یعنی سرپرستی مردم که نام آن «ولایت تکوینی» است.

(آیه ۵۰) این آیه نیز ادامه سخنان حضرت مسیح است و در واقع بخشی از اهداف بعثت خود را شرح می‌دهد. می‌گوید: «و آنچه را پیش از من از تورات بوده، تصدیق می‌کنم» (وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ).

(و آمده‌ام) تا پاره‌ای از چیزهایی را که (بر اثر ظلم و گناه،) بر شما حرام شده، (مانند گوشت بعضی از چهارپایان و ماهیها،) حلال کنم» (وَ لِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ).

سپس می‌افزاید: «و نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام» (وَ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ).

و در پایان آیه چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «پس از خدا بترسید، و مرا اطاعت کنید» (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ).

(آیه ۵۱) در این آیه از زبان حضرت مسیح، برای رفع هرگونه ابهام و اشتباه و برای اینکه تولد استثنایی وی را دستاویزی برای الوهیت او قرار ندهند، چنین می‌گوید: «خداوند، پروردگار من و پروردگار شماست؛ او را بپرستید (نه من، و نه چیز دیگر را). این است راه راست» راه توحید و یکتاپرستی نه راه شرک و دوگانه و چندگانه پرستی (إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ).

در آیات دیگر قرآن نیز می‌خوانیم که حضرت مسیح روی مسأله بندگی خود در پیشگاه خدا، تکیه می‌فرمود و برخلاف آنچه در انجیل‌های تحریف‌یافته کنونی از زبان مسیح نقل شده که او غالباً کلمه پدر را درباره خدا به کار می‌برد، قرآن مجید کلمه «رب» (پروردگار) و مانند آن را از او نقل می‌کند که دلیلی است بر نهایت توجّه او نسبت به مبارزه با شرک و یا دعوی الوهیت حضرت مسیح. از این رو، تا زمانی که حضرت مسیح (ع) در میان مردم بود، هیچ‌کس جرأت نکرد او را یکی از خدایان معرفی کند. حتی آثار تعلیمات مسیح (ع) در زمینه توحید، به منحرفان اجازه نداد که تا دو قرن بعد از او نیز، عقاید شرک‌آلود خود را ظاهر سازند. به اعتراف محققان مسیحی، مسأله تثلیث و اعتقاد به خدایان سه‌گانه از قرن سوم میلادی پیدا شد.

(آیه ۵۲) مطابق پیشگویی و بشارت موسی (ع)، جمعیت یهود قبل از آمدن عیسی (ع) منتظر ظهور او بودند، اما هنگامی که ظاهر گشت و منافع نامشروع جمعی از منحرفان بنی‌اسرائیل به خطر افتاد، تنها گروه محدودی گرد مسیح (ع) را گرفتند. آیه می‌گوید: «هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر (و مخالفت) کرد، گفت: کیست که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) گردد؟» (فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ).^۱

در اینجا تنها گروه اندکی به این دعوت پاسخ مثبت دادند. قرآن از این افراد پاک به‌عنوان «حواریون» نام برده است.

آیه می‌فرماید: «حواریان [= شاگردانِ مخصوصِ او] گفتند: ما یاوران خداییم؛ به

۱. تعبیر به «احساس» با اینکه کفر یک امر باطنی است، شاید به‌خاطر این باشد که آن‌قدر در ابراز کفر خود پافشاری کردند که گویی به‌صورت یک امر حسی درآمد.

خدا ایمان آوردیم؛ و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده‌ایم» (قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ عَامَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ).

تعبیر به «اسلام» در آیه فوق، دلیلی بر این است که اسلام آیین تمام انبیا بوده است.

(آیه ۵۳) در این آیه جمله‌هایی نقل شده که بیانگر نهایت توحید و اخلاص حواریان است. آنها ایمان خویش را به پیشگاه خداوند چنین عرضه داشتند و گفتند: «پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای، ایمان آوردیم و از فرستاده (تو) پیروی نمودیم؛ ما را در زمره گواهان بنویس» (رَبَّنَا عَامَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ).

دربارهٔ علّت نام‌گذاری شاگردان مسیح به این نام، در حدیثی امام علی بن موسی الرضا (ع) فرمود: «جمعی از مردم چنین تصوّر می‌کنند که آنها شغل لباس شویی داشته‌اند، ولی در نزد ما علّت آن این بوده که آنها هم خود را از آلودگی به گناه پاک کرده بودند و هم برای پاک کردن دیگران کوشش داشتند.»

(آیه ۵۴) پس از شرح ایمان حواریان، در این آیه به نقشه‌های شیطانی یهود اشاره کرده می‌گوید: «و (یهود و دشمنان مسیح، برای نابودی او و آیینش،) نقشه کشیدند؛ و خداوند (برای حفظ او و آیینش،) چاره‌جویی کرد؛ و خداوند، بهترین چاره‌جویان است» (وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ).

بدیهی است نقشه‌های خدا بر نقشه‌های همه پیشی می‌گیرد چراکه معلوماتی اندک و قدرتی محدود دارند و علم و قدرت خداوند بی‌پایان است.

منظور از آیه مورد بحث و آیات متعدّد دیگری که «مکر» را به خدا نسبت می‌دهد این است که دشمنان مسیح با طرح‌های شیطانی خود می‌خواستند جلو این دعوت الهی را بگیرند، اما خداوند برای حفظ جان پیامبر خود و پیشرفت آیینش تدبیر کرد و نقشه‌های آنها نقش بر آب شد و همچنین در موارد دیگر.

(آیه ۵۵) این آیه همچنان ادامهٔ آیات مربوط به زندگی حضرت مسیح است. معروف در میان مفسّران اسلام - به استناد آیه ۱۵۷ سورهٔ نساء - این است که مسیح

هرگز کشته نشد و خداوند او را به آسمان برد. آیه مورد بحث ناظر به همین معنی است. می‌فرماید: به یاد آورید «هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: من تو را برمی‌گیرم و به سوی خود، بالا می‌برم» (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ اذْبَعِيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ).

«و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک می‌سازم» (وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا). منظور از این پاکیزگی یا نجات او از چنگال افراد پلید و بی‌ایمان است و یا از تهمتهای ناروا و توطئه‌های ناجوانمردانه که در سایه پیروزی آیین او حاصل شد. سپس می‌افزاید: «و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز رستاخیز، برتر از کسانی که کافر شدند، قرار می‌دهم» (وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

این آیه یکی از آیات اعجاز‌آمیز و از پیشگویی‌ها و اخبار غیبی قرآن است که می‌گوید پیروان مسیح همواره بر یهود که مخالف مسیح بودند برتری خواهند داشت.

و در پایان آیه می‌فرماید: «سپس بازگشت شما به سوی من است و من در میان شما، در آنچه اختلاف داشتید، داوری می‌کنم» (ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ).

یعنی آنچه از پیروزیها گفته شد مربوط به این جهان است، محاکمه نهایی و گرفتن نتیجه اعمال چیزی است که در آخرت خواهد آمد.

(آیه ۵۶) این آیه و آیه بعد خطاب به حضرت مسیح (ع) است. می‌فرماید: بعد از آنکه مردم به سوی خدا بازگشتند و او در میان آنان داوری کرد، صفوف از هم جدا می‌شود. «اما آنها که کافر شدند، (و پس از شناختن حق، آن را انکار کردند)، در دنیا و آخرت، آنان را مجازات دردناکی خواهم کرد؛ و برای آنها، یاورانی نیست» (فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَعُدِّبُوهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

(آیه ۵۷) سپس به گروه دوم اشاره کرده می‌فرماید: «اما آنها که ایمان آوردند، و

اعمال صالح انجام دادند، خداوند پاداش آنان را به طور کامل خواهد داد» (وَ أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ).
«و خداوند، هرگز ستمکاران را دوست نمی‌دارد» (وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ).
مسلم است، خدایی که ستمکاران را دوست ندارد، در حق بندگان ستم نخواهد کرد و اجر آنها را به طور کامل خواهد داد.

(آیه ۵۸) پس از شرح داستان مسیح، در این آیه روی سخن را به پیامبر اسلام (ص) کرده می‌گوید: «اینها را که بر تو می‌خوانیم، از نشانه‌ها (ی حَقَانِیتِ تو) است، و یادآوری حکیمانه است» که به صورت آیات قرآن بر تو نازل گردیده و خالی از هرگونه باطل و خرافه است (ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ).

این در حالی است که دیگران سرگذشت این پیامبر بزرگ را به افسانه‌های دروغین و خرافات و بدعتها آلوده‌اند.

شأن نزول:

(آیه ۵۹) همان‌طور که در آغاز سوره بیان شد، مقدار زیادی از آیات این سوره در پاسخ مسیحیان نجران نازل شده است. آنها در یک هیأت شصت نفری برای گفت‌وگو با پیامبر (ص) به مدینه وارد شده بودند. از جمله مسائلی که در این گفت‌وگو مطرح شد این بود که آنها از پیامبر اسلام (ص) پرسیدند: ما را به چه چیز دعوت می‌کنی؟ پیامبر (ص) فرمود: «به سوی خداوند یگانه و اینکه مسیح بنده‌ای از بندگان اوست و حالات بشری داشت.» آنها این سخن را نپذیرفتند و به ولادت عیسی بدون پدر اشاره کرده و آن را دلیل بر الوهیت او خواندند. آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد و، چون حاضر به قبول پاسخ نشدند، آنها را دعوت به مباحله کرد.

تفسیر:

آیه ناظر به کسانی است که ولادت مسیح را بدون پدر، دلیل بر فرزندگی او نسبت

به خدا و یا الوهیتش می‌گرفتند. آیه می‌گوید: «مَثَلِ عِيسَىٰ فِي نَزْدِ خَدَا، هَمَّچُونِ اَدَمِ اَسْت؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: موجود باش! او هم فوراً موجود شد» (إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ اَدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

بنابراین اگر مسیح بدون پدر به دنیا آمد، جای تعجب نیست و دلیل بر فرزندى خدا یا عین خدا بودن نمی‌باشد زیرا موضوع آدم از این هم شگفت‌انگیزتر بود، او بدون پدر و مادر به دنیا آمد. سپس به غافلان می‌فهماند که هر کاری در برابر اراده حق، سهل و آسان است، تنها کافی است بفرماید موجود باش! آن هم موجود می‌شود.

(آیه ۶۰) در این آیه برای تأکید آنچه در آیات قبل آمد می‌فرماید: «اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو؛ بنابراین، از تردیدکنندگان مباش» (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ).

شأن نزول:

(آیه ۶۱) این آیه و دو آیه قبل از آن درباره هیأت نجرانی نازل شده است. آنها خدمت پیامبر (ص) رسیدند و عرض کردند: آیا هرگز دیده‌ای فرزندى بدون پدر متولد شود؟ در این هنگام آیه «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللّٰهِ...» نازل شد. و هنگامی که پیامبر (ص) آنها را به مباحله^۱ دعوت کرد، آنها تا فردای آن روز از حضرتش مهلت خواستند. روز بعد پیامبر (ص) آمد در حالی که دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و حسن و حسین (ع) در پیش روی او راه می‌رفتند و فاطمه (س) پشت سرش بود.

در روایتی آمده است، اسقف مسیحیان به آنها گفت: من صورتهایی را می‌بینم که اگر از خداوند تقاضا کنند کوه‌ها را از جا برکنند چنین خواهد کرد، هرگز با آنها مباحله

۱. به معنی نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است بدین ترتیب که افرادی که با هم گفت‌وگو درباره یک مسأله مهم مذهبی دارند، در یک‌جا جمع شوند و به درگاه خدا تصریح کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند.

نکنید که هلاک خواهید شد و یک نصرانی تا روز قیامت بر صفحه زمین نخواهد ماند.

تفسیر: مباحله با مسیحیان نجران

به دنبال آیات قبل و استدلالی که در آنها بر نفی الوهیت مسیح (ع) شده بود، این آیه به پیامبر (ص) دستور می‌دهد: «هرگاه بعد از علم و دانشی که (در باره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیاید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن‌گاه مباحله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).

(آیه ۶۲) پس از شرح زندگی مسیح، در این آیه به عنوان تأکید می‌فرماید: «این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است» و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش، بی‌اساس است (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ).

نه مدعیان خدایی او سخن حقی می‌گفتند و نه آنها که - العیاذبالله - فرزند نامشروعش می‌خوانند. حق آن است که تو آوردی و تو گفتی. او بنده خدا و پیامبر بود که با یک معجزه الهی از مادری پاک، بدون پدر تولد یافت.

باز برای تأکید بیش‌تر می‌افزاید: «و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست» (وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ).

«و خداوند توانا و حکیم است» و تولد فرزندی بدون پدر در برابر قدرتش مسأله مهمی نیست (وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).
آری چنین کسی سزاوار پرستش است نه غیر او.

(آیه ۶۳) در این آیه کسانی را که از پذیرش این حقایق سر باز می‌زنند مورد تهدید قرار داده می‌فرماید: «اگر (با این همه شواهد روشن، باز هم از پذیرش حق)

روی گردانند، (بدان که طالب حق نیستند؛ و) خداوند از مفسده‌جویان آگاه است»
(فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ).

دعوت به سوی وحدت

(آیه ۶۴) در آیات گذشته دعوت به سوی اسلام با تمام خصوصیات بود، ولی در این آیه دعوت به نقطه‌های مشترک میان اسلام و آیینهای اهل کتاب است. روی سخن را به پیامبر کرده می‌فرماید: «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد»
(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ).

با این طرز استدلال به ما می‌آموزد، اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف مقدس با شما همکاری کنند، بکوشید در اهداف مهم و مشترک همکاری آنها را جلب کنید و آن را پایه‌ای برای پیشبرد اهداف مقدس‌تان قرار دهید.

سپس در پایان آیه می‌فرماید: «هرگاه (از این دعوت)، سرباز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم» (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَا مُسْلِمُونَ).

بنابراین، دوری شما از حق در روح ما کم‌ترین اثری نمی‌گذارد و ما همچنان به راه خود یعنی راه اسلام ادامه خواهیم داد. خداوند یگانه را می‌پرستیم و فقط قوانین او را به رسمیت می‌شناسیم و بشرپرستی به هر شکل و صورت در میان ما نخواهد بود.

شأن نزول:

(آیه ۶۵) در اخبار اسلامی آمده است که دانشمندان یهود و نصاری نجران نزد پیامبر اسلام (ص) به گفت‌وگو و نزاع درباره حضرت ابراهیم (ع) برخاستند. یهود می‌گفتند او فقط یهودی بود و نصاری می‌گفتند او فقط نصرانی بود (به این ترتیب،

هر کدام مدّعی بودند که او از ماست). این آیه و سه آیه بعد از آن نازل شد و آنها را در این ادّعاهای بی‌اساس تکذیب کرد.

تفسیر:

در ادامه بحثهای مربوط به اهل کتاب، در این آیه روی سخن را به آنها کرده می‌فرماید: «ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم، گفت‌وگو و نزاع می‌کنید (و هر کدام، او را پیرو آیین خودتان معرفی می‌نمایید)؟! در حالی که تورات و انجیل، بعد از او نازل شده است. آیا اندیشه نمی‌کنید؟» (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

(آیه ۶۶) در این آیه از طریق دیگری آنها را مورد سرزنش قرار داده می‌فرماید: «شما کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن آگاه بودید، گفت‌وگو کردید؛ چرا درباره آنچه آگاه نیستید، گفت‌وگو می‌کنید؟!» (هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ).

یعنی شما در مسائل مربوط به مذهب خودتان که از آن آگاهی داشتید، بحث و گفت‌وگو کردید و دیدید که حتی در این مباحث گرفتار چه اشتباهات بزرگی شده‌اید و چه اندازه از حقیقت دور افتاده‌اید (و در واقع علم شما جهل مرکب بود). با این حال چگونه در چیزی که از آن اطلاع ندارید بحث و گفت‌وگو می‌کنید.

سپس برای تأکید مطالب گذشته و آماده ساختن برای بحث آینده می‌گوید: «و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

آری او می‌داند که در چه تاریخی آیین خود را بر ابراهیم نازل کرده است.

(آیه ۶۷) سپس با صراحت تمام به این مدّعیان پاسخ می‌گوید که: «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه موحدی خالص و مسلمان بود» (مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا).

واژه «حنیفا» از ماده «حَنَفَ»، به معنی شخص یا چیزی است که تمایل به سویی پیدا کرده و در زبان قرآن به کسی گفته می‌شود که از آیینهای باطل به سوی آیین حق

متماایل شده است.

در اینجا خداوند، ابراهیم(ع) را به عنوان حنیف توصیف نموده زیرا او پرده‌های تقلید و تعصب را درید و در محیطی که غرق بت پرستی بود، هرگز در برابر بت سجده نکرد.

سپس می‌فرماید: «و هرگز از مشرکان نبود» (وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

و بدین ترتیب، هرگونه ارتباطی میان ابراهیم و بت پرستان عرب را نفی می‌کند. (آیه ۶۸) بنا بر آنچه گفته شد معلوم شد که ابراهیم پیرو هیچ‌یک از این آیینها نبوده، تنها چیزی که در اینجا باقی می‌ماند این است که چگونه می‌توان خود را پیرو این پیامبر بزرگ که همه پیروان ادیان الهی برای او عظمت قائل هستند دانست! در آیه مورد بحث به این معنی پرداخته می‌گردد: «سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار - بودند؛ همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند» از همه سزاوارترند (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا).

اهل کتاب که با عقاید شرک‌آمیز خود اساسی‌ترین اصل دعوت ابراهیم یعنی توحید را زیر پا گذارده‌اند، یا بت پرستان عرب که درست در نقطه مقابل آیین ابراهیم قرار گرفته‌اند، چگونه می‌توانند خود را پیرو ابراهیم(ع) بدانند!

در پایان آیه به آنها که پیرو واقعی مکتب پیامبران بزرگ خدا بودند بشارت می‌دهد می‌گوید: «و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است» (وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ).

شان نزول:

(آیه ۶۹) جمعی از یهود می‌کوشیدند تا افراد سرشناس و مبارزی از مسلمانان پاکدل چون معاذ و عمار و بعضی دیگر را به سوی آیین خود دعوت کنند و، با وسوسه‌های شیطانی، از اسلام بازگردانند. آیه نازل شد و به همه مسلمانان در این زمینه اخطار کرد.

تفسیر:

این آیه ضمن افشای نقشه دشمنان اسلام برای دور ساختن تازه مسلمانان از اسلام، به آنها یادآور می‌شود که دست از کوشش بیهوده خود بردارند. می‌فرماید: «جمعی از اهل کتاب (از یهود)، دوست داشتند (و آرزو می‌کردند) شما را گمراه کنند» (وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ).

غافل از اینکه تربیت مسلمانان در مکتب پیامبر اسلام به قدری حساب شده و آگاهانه بود که احتمال بازگشت وجود نداشت. آنها اسلام را با تمام هستی خود دریافتی بودند. بنابراین، دشمنان نمی‌توانستند آنها را گمراه سازند، بلکه به گفته قرآن در ادامه این آیه، «آنها گمراه نمی‌کنند مگر خودشان را، و نمی‌فهمند» (وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ).

زیرا آنها با القای شبهات و نسبت دادن خلافها به اسلام و پیامبر (ص) روح بدبینی را در خود پرورش می‌دادند.

(آیه ۷۰) در ادامه گفت‌وگو درباره فعالیت‌های تخریبی اهل کتاب، در این آیه و آیه بعد روی سخن را به آنها کرده و، به خاطر کتمان حق و عدم تسلیم در برابر آن، آنها را مورد سرزنش قرار می‌دهد. می‌فرماید: «ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می‌شوید، در حالی که (به درستی آن) گواهی می‌دهید؟!» (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ).

شما نشانه‌های پیامبر اسلام را در تورات و انجیل خوانده‌اید و نسبت به آن آگاهی دارید، چرا راه انکار را در پیش می‌گیرید؟

(آیه ۷۱) در این آیه بار دیگر آنها را مخاطب ساخته می‌گوید: «ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل (می‌آمیزید و) مشتبه می‌کنید (تا دیگران نفهمند و گمراه شوند)، و حقیقت را پوشیده می‌دارید در حالی که می‌دانید؟!» (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

در آیه قبل آنها را به انحراف از راه حق که با علم و آگاهی صورت می‌گرفته

مؤاخذه می‌کند و در این آیه به منحرف ساختن دیگران.

شان نزول:

(آیه ۷۲) نقل می‌کنند: دوازده نفر از یهود با یکدیگر تباری کردند که صبحگاهان خدمت پیامبر اسلام (ص) برسند و در ظاهر ایمان بیاورند و مسلمان شوند، ولی در آخر روز از این آیین برگردند، و هنگامی که از آنها سؤال شود چرا چنین کرده‌اند بگویند: ما صفات محمد را از نزدیک مشاهده کردیم و دیدیم صفات و روش او با آنچه در کتب ماست تطبیق نمی‌کند و بدین جهت برگشتیم. و به این وسیله بعضی از مؤمنان متزلزل می‌گردند.

تفسیر:

یهود برای متزلزل ساختن ایمان مسلمانان از هر وسیله‌ای استفاده می‌کردند، تهاجم نظامی، سیاسی و اقتصادی. این آیه اشاره به بخشی از تهاجم فرهنگی آنها دارد. می‌فرماید: «و جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید؛ و در پایان روز، کافر شوید (و بازگردید). شاید آنها (از آیین خود) بازگردند» زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارت آسمانی پیشین می‌دانند؛ و این توطئه کافی است که آنها را متزلزل سازد (وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَأَمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَي الَّذِينَ ءَأَمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَكُفُّوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

(آیه ۷۳) ولی برای اینکه پیروان خود را از دست ندهند، تأکید کردند که ایمان شما باید فقط جنبه صوری داشته و کاملاً محرمانه باشد «و جز به کسی که از آیین شما پیروی می‌کند، (واقعاً) ایمان نیاورید» (وَ لَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ). سپس در یک جمله معترضه - که از کلام خداوند است - می‌فرماید: «بگو: هدایت، هدایت الهی است» و این توطئه شما، در برابر آن بی‌اثر است (قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ).

بار دیگر به ادامه سخنان یهود باز می‌گردد می‌فرماید: سپس اضافه کردند: تصوّر نکنید «به کسی همانند شما (کتاب آسمانی) داده می‌شود، یا اینکه می‌توانند در پیشگاه پروردگارتان، با شما بحث و گفت‌وگو کنند» بلکه نبوّت و منطق، هر دو نزد شماست (أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ).
به این ترتیب، روشن می‌شود که آنها گرفتار خودبرتربینی عجیبی بودند، خود را بهترین نژادهای جهان می‌پنداشتند و همیشه در این فکر بودند که برای خود مزیتی بر دیگران قائل شوند.

در پایان آیه خداوند جواب محکمی به آنها می‌دهد و با بی‌اعتنایی به آنها، روی سخن را به پیامبر (ص) کرده می‌فرماید: «بگو: فضل (و موهبت نبوّت و عقل و منطق، در انحصار کسی نیست؛ بلکه به دست خداست و به هرکس بخواهد (و شایسته بداند)، می‌دهد؛ و خداوند، واسع [= دارای مواهب گسترده] و آگاه (از موارد شایسته آن) است» (قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

یعنی بگو مواهب الهی اعم از مقام والای نبوّت و همچنین موهبت عقل و منطق و افتخارات دیگر همه از ناحیه اوست و به شایستگان می‌بخشد. هیچ‌کس عهد و پیمانی از او نگرفته و هیچ‌کس قرابت و خویشاوندی با او ندارد و هرگز مواهب خویش را در انحصار گروهی قرار نداده است.

(آیه ۷۴) در این آیه برای تأکید بیش‌تر می‌افزاید: «خدا هرکس را بخواهد، ویژه رحمت خود می‌کند؛ و خداوند، دارای مواهب عظیم است» (يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

بنابراین اگر فضل و موهبت الهی شامل بعضی می‌شود نه بعضی دیگر، به خاطر محدود بودن آن نیست بلکه به خاطر تفاوت شایستگی‌هاست.

توطئه‌های کهن

آیات فوق که از آیات اعجاز‌آمیز قرآن بوده و پرده از روی اسرار یهود و دشمنان

اسلام برمی داشت، امروز هم به مسلمانان در برابر این جریان هشدار می دهد زیرا در عصر ما نیز وسائل تبلیغاتی دشمن که از مجهزترین وسائل تبلیغاتی جهان است، در این جهت به کار گرفته شده که عقاید اسلامی را در افکار مسلمین به خصوص نسل جوان ویران سازند. آنها در این راه از هر وسیله و هر کس در لباسهای دانشمند، خاورشناس، مورخ، روزنامه نگار و حتی بازیگران سینما استفاده می کنند و این حقیقت را مکتوم نمی دارند که هدفشان این نیست که مسلمانان به آیین مسیح یا یهود درآیند بلکه هدف آنها ویرانی افکار و بی علاقه ساختن جوانان نسبت به مفاخر آیین و سنتشان است.

شأن نزول:

(آیه ۷۵) این آیه درباره دو نفر از یهود نازل گردیده که یکی امین و درستکار و دیگری خائن و پست بود. نفر اول عبدالله بن سلام بود که مرد ثروتمندی ۱۲۰۰ اوقیه^۱ طلا نزد او به امانت گذارد. عبدالله همه آن را به موقع به صاحبش رد کرد و، به واسطه امانت داری، خداوند او را در آیه مورد بحث می ستاید. نفر دوم فنحاص است که مردی از قریش یک دینار به او امانت سپرد. فنحاص در آن خیانت کرد. خداوند او را به واسطه خیانت در امانت نکوهش می کند.

تفسیر: خائنان و امینان اهل کتاب

جمعی از یهود عقیده داشتند که مسؤول حفظ امانتهای دیگران نیستند. منطبق آنها این بود که می گفتند ما اهل کتابیم و پیامبر الهی و کتاب آسمانی او در میان ما بوده است. ولی در مقابل اینها گروهی از اهل کتاب با این تفکر غیرانسانی موافق نبودند و خود را موظف به پرداخت حقوق دیگران می دانستند. در این آیه به هر دو گروه اشاره کرده، حق هر کدام را ادا می کند. می فرماید: «و در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری، به

۱. «اوقیه» یک دوازدهم رطل، معادل هفت مثقال است.

تو باز می‌گردانند؛ و کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری، به تو باز نمی‌گردانند؛ مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی» (وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا).

به این ترتیب، قرآن مجید به خاطر غلط‌کاری گروهی از آنان، همه آنها را محکوم نمی‌کند. و این یک درس مهم اخلاقی به همه مسلمین است.

در ضمن نشان می‌دهد، آن گروهی که خود را در تصرف و غصب اموال دیگران مجاز و مأذون می‌دانستند، هیچ منطقی جز زور و سلطه را پذیرا نیستند. و نمونه آن را به طور گسترده در دنیای امروز در صهیونیستها مشاهده می‌کنیم. و این از مسائل جالبی است که در قرآن مجید در آیه فوق پیشگویی شده. به همین دلیل، مسلمانان برای استیفای حقوق خود از آنان هیچ راهی جز کسب قدرت ندارند.

سپس در ادامه آیه، منطق این گروه را در مورد غصب اموال دیگران، بیان می‌کند. می‌فرماید: «این به خاطر آن است که می‌گویند: ما در برابر اُمّیین [= غیر یهود]، مسؤول نیستیم» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ).

آری آنها با این خود برتربینی و امتیاز دروغین، به خود حق می‌دادند که اموال دیگران را به هر اسم و عنوان تملک کنند. این منطق از اصل خیانت آنها در امانت، به مراتب بدتر و خطرناک‌تر بود.

قرآن مجید در پاسخ آنها در پایان همین آیه با صراحت می‌گوید: «و بر خدا دروغ می‌بندند؛ در حالی که می‌دانند» این سخن دروغ است (وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ).

آنها به خوبی می‌دانستند که در کتب آسمانیشان به هیچ‌وجه اجازه خیانت در امانتهای دیگران به آنان داده نشده، در حالی که آنها برای توجیه اعمال ننگین خویش چنین دروغهایی را می‌ساختند و به خدا نسبت می‌دادند.

(آیه ۷۶) این آیه ضمن نفی کلام اهل کتاب که می‌گفتند خوردن اموال غیر اهل کتاب برای ما حرام نیست و به همین دلیل، برای خود آزادی عمل قائل بودند،

همان آزادی که امروز هم در اعمال بسیاری از آنها می بینیم که هرگونه تعدی و تجاوز به حقوق دیگران را برای خود مجاز می دانند، می فرماید: «آری، کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید، (خدا او را دوست می دارد؛ زیرا) خداوند پرهیزگاران را دوست دارد» (بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ).

یعنی معیار برتری انسان و مقیاس شخصیت و ارزش آدمی، وفای به عهد و عدم خیانت در امانت و تقوا و پرهیزگاری به طور عام است.

شان نزول:

(آیه ۷۷) جمعی از دانشمندان یهود هنگامی که موقعیت اجتماعی خود را در میان یهود در خطر دیدند، کوشش کردند نشانه‌هایی که در تورات درباره آخرین پیامبر وجود داشت و شخصاً در نسخی از تورات با دست خود نگاشته بودند تحریف نمایند، حتی سوگند یاد کنند که آن جمله‌های تحریف شده از ناحیه خداست. آیه نازل شد و به آنها اخطار کرد.

تفسیر:

در این آیه به بخش دیگری از خلافاکاریهای یهود و اهل کتاب اشاره کرده می فرماید: «کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود (به نام مقدس او) را به بهای ناچیزی می فروشند، آنها بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت» (إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ).^۱ البته آیه به صورت کلی ذکر شده هر چند شان نزول آن، گروهی از علمای اهل کتاب است. قرآن در این آیه پنج مجازات برای آنها ذکر می کند. نخست اینکه از مواهب بی پایان عالم دیگر بهره‌ای نخواهند داشت، چنانکه در بالا ذکر شد.

۱. «خلاق» از ماده «خُلِقَ»، به معنی نصیب و بهره است، به خاطر اینکه انسان آن را به وسیله اخلاق خود به دست می آورد. اشاره به اینکه آنها اخلاق برجسته‌ای نداشته‌اند که بتوانند بهره‌ای برای خود به دست آورند.

دیگر اینکه: «و خداوند با آنها سخن نمی‌گوید» (وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ).
«و به آنان در قیامت نمی‌نگرد» (وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

روشن است که منظور از سخن گفتن خداوند، سخن گفتن با زبان نیست زیرا خداوند از جسم و جسمانیات پاک و منزّه است، بلکه منظور سخن گفتن از طریق الهام قلبی یا ایجاد امواج صوتی در فضاست، همانند سخنانی که موسی از شجره طور شنید.

همچنین نظر کردن خداوند به آنان اشاره به توجه و عنایت خاصّ اوست، نه نگاه با چشم جسمانی، آن‌چنان که بعضی ناآگاهان پنداشته‌اند.
و سرانجام مجازات چهارم و پنجم: «و آنها را (از گناه) پاک نمی‌سازد؛ و عذاب دردناکی برای آنهاست» (وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).
و از اینجا روشن می‌شود که گناه پنهان ساختن آیات الهی و شکستن عهد و پیمان او و استفاده از سوگندهای دروغین تا چه حد سنگین است که تهدید به این‌همه مجازاتهای روحانی و جسمانی و محرومیت کامل از الطاف و عنایات الهی شده است.

شان نزول:

(آیه ۷۸) این آیه نیز درباره گروهی از علمای یهود نازل شده که با دست خود چیزهایی برخلاف آنچه در تورات آمده بود، درباره صفات پیامبر اسلام می‌نوشتند و آن را به خدا نسبت می‌دادند (و با زبان خود، حقایق تورات را تحریف می‌کردند).

تفسیر:

در این آیه سخن از بخش دیگری از خلفاکاریهای بعضی از علمای اهل کتاب است. می‌فرماید: «در میان آنها [= یهود] کسانی هستند که هنگام تلاوت کتاب (خدا)، زبان خود را چنان می‌گردانند که گمان کنید (آنچه را می‌خوانند)، از کتاب (خدا) است؛ در حالی که از کتاب (خدا) نیست» (وَ إِنْ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ

أَلَسْتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ).

به این نیز قناعت نمی‌کردند، بلکه با صراحت «می‌گویند: آن از طرف خداست. با اینکه از طرف خدا نیست» (وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ). سپس قرآن بر این امر تأکید می‌کند که این کار به‌خاطر این نبود که گرفتار اشتباهی شده باشند، «و به خدا دروغ می‌بندند در حالی که می‌دانند» (وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ).

در ضمن از این آیه و آیات قبل، خطر مهم علما و دانشمندان منحرف برای یک امت و ملت روشن می‌شود.

شأن نزول:

(آیه ۷۹) دربارهٔ نزول این آیه و آیه بعد نقل شده که کسی نزد پیامبر اسلام (ص) آمد و اظهار داشت: ما به تو همانند دیگران سلام می‌کنیم در حالی که به نظر ما چنین احترامی کافی نیست. تقاضا داریم به ما اجازه دهی امتیازی برایت قائل شویم و تو را سجده کنیم!

پیامبر فرمود: «سجده برای غیر خدا جایز نیست. پیامبر خود را، تنها به‌عنوان یک بشر احترام کنید، ولی حق او را بشناسید و از او پیروی نمایید.»

تفسیر:

این آیه همچنان افکار باطل گروهی از اهل کتاب را نفی و اصلاح می‌کند. مخصوصاً به مسیحیان گوشزد می‌نماید که هرگز مسیح ادعای الوهیت نکرد. همچنین به درخواست کسانی که می‌خواستند این‌گونه ادعاهای دربارۀ پیامبر اسلام تکرار کنند، صریحاً پاسخ می‌گوید. می‌فرماید: «برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا، مرا پرستش کنید» (مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ).

نه پیامبر اسلام و نه هیچ پیامبر دیگری، حق ندارد چنین سخنی را بگوید و این‌گونه نسبتها که به انبیا داده شده، همه ساخته و پرداخته افراد ناآگاه و دور از تعلیمات آنهاست.

سپس می‌افزاید: «بلکه (سزاوار مقام او، این است که بگوید:) مردمی الهی باشید، آن‌گونه که کتاب خدا را می‌آموختید و درس می‌خواندید» و غیر از خدا را پرستش نکنید (وَ لَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ).

آری فرستادگان الهی هیچ‌گاه از مرحله بندگی و عبودیت تجاوز نکردند و، همیشه بیش از هرکس، در برابر خداوند خاضع بودند.

«رَبَّانِيِّينَ» جمع «رَبَّانِي»، به کسی گفته می‌شود که ارتباط او با «رَبِّ» (پروردگار) قوی باشد. و از آنجا که واژه رَبِّ به کسی گفته می‌شود که به اصلاح و تربیت دیگران پردازد، مفهوم این واژه در آیه بالا آن است که هرگز سزاوار پیامبران نیست که مردم را به پرستش خویش دعوت کنند، بلکه مردم را در پرتو تعلیم آیات الهی و تدریس حقایق دینی، به صورت دانشمندان الهی و رَبَّانِي تربیت کنند.

(آیه ۸۰) این آیه تکمیلی است نسبت به آنچه در آیه قبل آمد. می‌گوید: همان‌طور که پیامبران مردم را به پرستش خویش دعوت نمی‌کردند، به پرستش فرشتگان و سایر پیامبران هم دعوت نمی‌نمودند. می‌فرماید: «و نه اینکه به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را، پروردگار خود انتخاب کنید» (وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا).

این جمله از یک سو پاسخی است به مشرکان عرب که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند و نوعی ربوبیت برای آنها قائل بودند و با این حال خود را پیرو آیین ابراهیم معرفی می‌کردند.

و از سوی دیگر، پاسخی است به صابئان که خود را پیرو یحیی (ع) می‌دانستند، ولی مقام فرشتگان را تا سرحد پرستش بالا می‌بردند.

و نیز پاسخی است به یهود و نصاری که عَزِيز یا مسیح (ع) را فرزند خدا معرفی

می‌کردند.

در پایان آیه برای تأکید بیش‌تر می‌افزاید: «آیا شما را، پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر دعوت می‌کند؟!» (أَيُّ مَرْكُومٍ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).
یعنی چگونه ممکن است پیامبری نخست مردم را به ایمان و توحید دعوت کند سپس راه شرک را به آنها نشان دهد!
آیه در ضمن به معصوم بودن پیامبران و عدم انحراف آنها از مسیر فرمان خدا اشاره دارد.

پیمان مقدّس

(آیه ۸۱) به دنبال اشاراتی که در آیات پیشین درباره وجود نشانه‌های روشن پیامبر اسلام در کتب انبیای قبل آمده بود، در اینجا به یک اصل کلی در این رابطه اشاره می‌کند. می‌فرماید: «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند، از پیامبران (و پیروان آنها)، پیمان مؤکّد گرفت، که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید» (وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ).
در آیات قرآن بارها به وحدت هدف پیامبران اشاره شده است و این آیه نمونه زنده‌ای از آن می‌باشد.

سپس برای تأکید می‌افزاید: خداوند «به آنها فرمود: آیا به این موضوع اقرار دارید؟ و بر آن، پیمان مؤکّد بستید؟ گفتند: (آری) اقرار داریم. (خداوند به آنها) فرمود: پس گواه باشید و من هم با شما از گواهانم» (قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكَمْ إِنْصَرِي قَالُوا أَأَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ).
«اصر» در اصل به معنی گره زدن چیزی یانگه‌داری آن با قهر و غلبه است و به اموری گفته می‌شود که انسان را از کارهای مهم بازمی‌دارد. به همین مناسبت، این واژه به پیمان مؤکّد اطلاق شده زیرا شکستن آن انسان را از ثواب و خیرات محروم و

ممنوع می‌سازد.

(آیه ۸۲) در این آیه پیمان‌شکنان را مورد مذمت و تهدید قرار می‌دهد می‌گوید: «پس کسی که بعد از این (پیمان محکم)، روی‌گرداند (و به پیامبری، همچون پیامبر اسلام، که بشارات ظهورش همراه نشانه‌های او در کتب پیشین آمده ایمان نیاورد)، فاسق است» (فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ). و بنا به آنچه در آیه ۸۰ سوره توبه آمده: «خداوند فاسقان را هدایت نمی‌کند.» و کسی که مشمول هدایت الهی نشد، سرنوشتش دوزخ و عذاب شدید الهی است.

برترین آیین الهی

(آیه ۸۳) در اینجا بحث درباره اسلام آغاز می‌شود و توجه اهل کتاب و پیروان ادیان گذشته را به آن جلب می‌کند.

نخست می‌فرماید: «آیا آنها غیر از آیین خدا می‌طلبند؟! آیین او همین اسلام است (أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ).

سپس می‌افزاید: «و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیمند؛ و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند» (و لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ).

در اینجا قرآن مجید، «اسلام» را به معنی وسیعی تفسیر کرده و می‌گوید: تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند مسلمانند. یعنی در برابر فرمان او تسلیمند. زیرا روح اسلام همان تسلیم در برابر حق است که گروهی از روی اختیار (طَوْعًا)، در برابر «قوانین تشریحی» او تسلیمند و گروهی بی‌اختیار (کَرهًا)، در برابر «قوانین تکوینی» او.

(آیه ۸۴) در این آیه خداوند به پیامبر (و همه پیروان او) دستور می‌دهد که نسبت به تعلیمات انبیا و پیامبران پیشین، علاوه بر آنچه بر پیامبر اسلام نازل شده، ایمان داشته باشند. می‌فرماید: «بگو: به خدا ایمان آوردیم؛ و (همچنین) به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (پیامبران تیره‌های

بنی اسرائیل) نازل گردیده؛ و آنچه به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران، از طرف پروردگارشان داده شده است؛ ما در میان هیچ‌یک از آنان فرقی نمی‌گذاریم؛ و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم» (قُلْ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلٰی إِبْرٰهٖمَ وَ إسمٰعیلَ وَ إسحٰقَ وَ یعقوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِیَ مُوسٰی وَ عِيسٰی وَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

(آیه ۸۵) و سرانجام در این آیه به‌عنوان یک نتیجه‌گیری می‌فرماید: «و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است» (وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلَامِ دِینًا فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِیْنَ).

«بیتغ» از ماده «ابتغاء» به‌معنی تلاش و کوشش است که هم در موارد شایسته و هم ناشایسته به‌کار می‌رود و در هر مورد تابع قرائتی است که در آن مورد وجود دارد.

جمعی از مفسران گفته‌اند که این آیه دربارهٔ دوازده نفر از منافقان نازل شده که اظهار ایمان کرده بودند سپس مرتد شدند و از مدینه به مکه بازگشتند. آیه نازل شد و اعلام کرد که هر کس جز اسلام را بپذیرد، زیانکار است.

شان نزول:

(آیه ۸۶) یکی از انصار (مسلمانان مدینه)، دستش به خون بی‌گناهی آلوده گشت و، از ترس مجازات، از اسلام برگشت و به مکه فرار کرد. (یازده نفر از پیروان او که مسلمان شده بودند نیز مرتد شدند.) پس از ورود به مکه از کار خود سخت پشیمان گشت. یک نفر را به‌سوی خویشان خود به مدینه فرستاد تا از پیامبر (ص) سؤال کنند آیا راه بازگشتی برای او وجود دارد؟ آیه نازل شد و قبولی توبه او را با شرایط خاصی اعلام داشت.

تفسیر:

در آیات گذشته سخن از آیین اسلام بود که تنها آیین مقبول الهی است، در اینجا سخن از کسانی است که اسلام را پذیرفته و سپس از آن برگشته‌اند که در اصطلاح «مرتد» نامیده می‌شوند. می‌فرماید: «چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقایق رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آنها، کافر شدند؟ و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد» (كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

اینکه خداوند آنها را هدایت نمی‌کند زیرا آنها پیامبر را با نشانه‌های روشن شناخته و به رسالت او گواهی داده‌اند. بنابراین در بازگشت و عدول از اسلام، در واقع ستمگرند و کسی که آگاهانه ستم می‌کند لایق هدایت الهی نیست، بلکه زمینه‌های هدایت را در وجود خود از میان برده است.

منظور از «بینات»، قرآن مجید و سایر معجزات پیامبر اسلام (ص) است. و منظور از «ظالم» در اینجا کسی است که در درجه اول به خود ظلم کرده و راه ارتداد پیش گرفته و در درجه بعد سبب گمراهی دیگران شده است.

(آیه ۸۷) سپس می‌افزاید: «کیفر آنها، این است که لعن (و طرد) خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آنهاست» (أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّنَا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ).

«لعن» در اصل به معنی طرد و دور ساختن آمیخته با خشم و غضب است و در مورد خداوند، به معنی دور ساختن از رحمت خویش می‌باشد.

(آیه ۸۸) در این آیه می‌افزاید: «همواره در این لعن (و طرد و نفرین) می‌مانند؛ مجازاتشان تخفیف نمی‌یابد؛ و به آنها مهلت داده نمی‌شود» (خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ).

در واقع اگر این لعن و طرد جاودانی نبود یا جاودانی بود ولی به تدریج تخفیف می‌یافت و یا کمترین مهلتی به آنها داده می‌شد، تحملش آسان‌تر بود، اما هیچ‌یک از اینها درباره آنها نیست؛ عذابشان دردناک و جاودانی و غیرقابل تخفیف و بدون

هیچ‌گونه مهلت است.

(آیه ۸۹) در این آیه راه بازگشت را به روی این افراد می‌گشاید و به آنان اجازه توبه می‌دهد چراکه هدف قرآن در همه جا اصلاح و تربیت است. می‌فرماید: «مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح نمایند؛ (و در مقام جبران گناهان گذشته برآیند؛ که توبه آنها پذیرفته خواهد شد؛) زیرا خداوند، آمرزنده و بخشنده است» (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

از این تعبیر استفاده می‌شود که گناه، نقصی در ایمان انسان ایجاد می‌کند که بعد از توبه باید تجدید ایمان کند تا این نقص برطرف گردد.

شأن نزول:

(آیه ۹۰) بعضی گفته‌اند: این آیه در مورد اهل کتاب که قبل از بعثت پیامبر اسلام (ص) به او ایمان آورده بودند اما پس از آن به او کفر ورزیدند، نازل شده است.

تفسیر: توبه بی‌فایده

در آیات قبل سخن از کسانی بود که از راه انحرافی خود پشیمان شده و توبه حقیقی نموده بودند و توبه آنها قبول شد، ولی در این آیه سخن از کسانی است که توبه آنها پذیرفته نیست. می‌فرماید: «کسانی که پس از ایمان کافر شدند و سپس بر کفر (خود) افزودند، (و در این راه اصرار ورزیدند)، هیچ‌گاه توبه آنان، (که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ صورت می‌گیرد)، قبول نمی‌شود؛ و آنها گمراهان (واقعی) اند» چراکه هم راه خدا را گم کرده‌اند و هم راه توبه را (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَدُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ).

(آیه ۹۱) به دنبال اشاره‌ای که در آیه قبل به توبه‌های بیهوده شد، در این آیه سخن از کفار بیهوده می‌گوید. می‌فرماید: «کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، اگرچه روی زمین پر از طلا باشد، و آن را به عنوان فدیة (و کفارة اعمال بد خویش) بپردازند، هرگز از هیچ‌یک آنها قبول نخواهد شد» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ

مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوْ افْتَدَىٰ بِهِ). منظور از تعبیر «روی زمین پر از طلا باشد»، این است که انفاق آنها هر قدر هم زیاد باشد، با وجود آلودگی روح و جان و دشمنی با حق، بی‌فایده است. چراکه معلوم است که اگر مجموع زمین پر از طلا گردد، آنگاه ارزش طلا با خاک یکسان خواهد بود. بنابراین جمله بالا کنایه‌ای برای بیان وسعت دایره انفاق و بخشش است.

در اینکه منظور از این انفاق، در این جهان یا جهان دیگر است؟ مفسران دو احتمال داده که ممکن است آیه ناظر به هر دو باشد؛ چه تمام دنیا را در حال حیات خود انفاق کنند و چه در قیامت به‌عنوان فدیة بدهند، پذیرفته نیست. ولی ظاهر آیه نشان می‌دهد که مربوط به جهان دیگر است زیرا می‌گوید: کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند. یعنی پس از مرگ در حال کفر اگر - به فرض - بزرگ‌ترین ثروتهای جهان در اختیارشان باشد و تصور کنند همانند این جهان می‌توانند با استفاده از ثروت، مجازات الهی را از خود دور سازند، سخت در اشتباهند و این جریمه مالی و فدیة به هیچ‌وجه در مجازات آنها اثر نخواهد داشت. در واقع، مضمون آیه شبیه چیزی است که در آیه ۱۵ سوره حدید آمده است که می‌گوید: «پس امروز نه از شما (منافقان) فدیة‌ای پذیرفته می‌شود، و نه از کافران.»

در پایان آیه به نکته دیگری اشاره کرده می‌گوید: «و برای آنان، مجازات دردناک است؛ و یاورانی ندارند» (أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ). یعنی نه تنها فدیة و انفاق به حال آنها سودی ندارد، بلکه شفاعت شفاعت‌کنندگان نیز شامل حالشان نمی‌شود زیرا شفاعت شرایطی دارد که مهم‌ترین آنها ایمان به خداست و اصولاً شفاعت به اذن خداست.

و چون شفاعت به اذن خداست، شافعان هرگز از چنین افراد نالایق شفاعت نمی‌کنند که شفاعت نیز لیاقتی لازم دارد و اذن الهی شامل افراد نالایق نمی‌شود. (آیه ۹۲) در این آیه به یک نشانه ایمان اشاره کرده می‌گوید: «هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید، (در راه خدا) انفاق کنید»

(لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ).

«بر» معنی وسیعی دارد که به تمام نیکیها، اعم از ایمان و اعمال پاک، گفته می‌شود. از آیه ۱۷۷ سوره بقره استفاده می‌شود که ایمان به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران، انفاق به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان، برپا داشتن نماز و پرداخت زکات، وفای به عهد و استقامت در برابر محرومیتها و بیماریها، همه از شعب «بر» و نیکی محسوب می‌شوند. بنابراین، رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی شرایط زیادی دارد که یکی از آنها، انفاق کردن از اموالی است که مورد علاقه انسان است. این‌گونه انفاق مقیاسی است برای سنجش ایمان و شخصیت.

در پایان آیه برای جلب توجه انفاق‌کنندگان می‌فرماید: «و آنچه انفاق می‌کنید (کم یا زیاد، از اموال مورد علاقه یا غیر مورد علاقه)، خداوند از آن آگاه است» (وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ). و بنابراین هرگز گم نخواهد شد و نیز چگونگی آن بر او مخفی نخواهد ماند.

نفوذ آیات قرآن در دل‌های مسلمانان

نفوذ آیات قرآن در دل‌های مسلمانان به قدری سریع و عمیق بود که بعد از نزول آیات اثر آن ظاهر می‌گشت. به‌عنوان نمونه در تواریخ و تفاسیر اسلامی در مورد آیه فوق چنین می‌خوانیم:

۱۰ یکی از یاران پیامبر (ص) به نام ابوطلحه انصاری در مدینه نخلستان و باغی زیبا و پردرآمد داشت. پس از نزول آیه فوق به خدمت پیامبر (ص) رسید و عرض کرد: می‌دانی که محبوب‌ترین اموال من همین باغ است، می‌خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره‌ای برای رستاخیز من باشد. پیامبر (ص) فرمود: «بِحِّبِّكَ ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ لَكَ» (آفرین بر تو، آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود). سپس فرمود: «من صلاح می‌دانم که آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی.» ابوطلحه به دستور پیامبر (ص) عمل کرد و آن را در میان بستگان خود

تقسیم کرد.

۰۲ زییده همسر هارون الرشید، قرآنی بسیارگران قیمت داشت که آن را با زر و زیور و جواهرات تزیین کرده بود و علاقه فراوانی به آن داشت. یک روز هنگامی که از همان قرآن تلاوت می کرد به آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» رسید، با خواندن آیه در فکر فرو رفت و با خود گفت هیچ چیز مثل این قرآن نزد من محبوب نیست و باید آن را در راه خدا انفاق کنم. کسی را به دنبال جواهرفروشان فرستاد و تزیینات و جواهرات آن را بفروخت و بهای آن را در بیابانهای حجاز برای تهیه آب مورد نیاز بادیه نشینان مصرف کرد، که می گویند: امروز هم بقایای آن چاهها وجود دارد و به نام او نامیده می شود.

شان نزول:

(آیه ۹۳) در مورد نزول این آیه و دو آیه بعد از روایات استفاده می شود که یهود در گفت وگوهای خود دو ایراد به پیامبر(ص) کردند: نخست چگونه پیامبر اسلام گوشت و شیر شتر را حلال می داند با اینکه در آیین ابراهیم(ع) حرام بوده؟ و به همین دلیل، یهود - به پیروی از ابراهیم - آنها را بر خود حرام می دانند. نه تنها ابراهیم، بلکه نوح نیز اینها را تحریم کرده بود. با این حال، چگونه کسی که آنها را حرام نمی داند دم از آیین ابراهیم می زند؟

دیگر اینکه چگونه پیامبر اسلام خود را وفادار به آیین پیامبران بزرگ خدا مخصوصاً ابراهیم می داند در حالی که تمام پیامبرانی که از دودمان اسحاق - فرزند ابراهیم - بودند بیت المقدس را محترم می شمردند و به سوی آن نماز می خواندند، ولی پیامبر اسلام از آن قبله روی گردانده و کعبه را قبله گاه خود انتخاب کرده است؟ آیه مورد بحث به ایراد اول پاسخ گفته و دروغ آنها را روشن می سازد و آیات آینده به ایراد دوم پاسخ می گوید.

تفسیر: تهمت یهود بر پیغمبر خدا